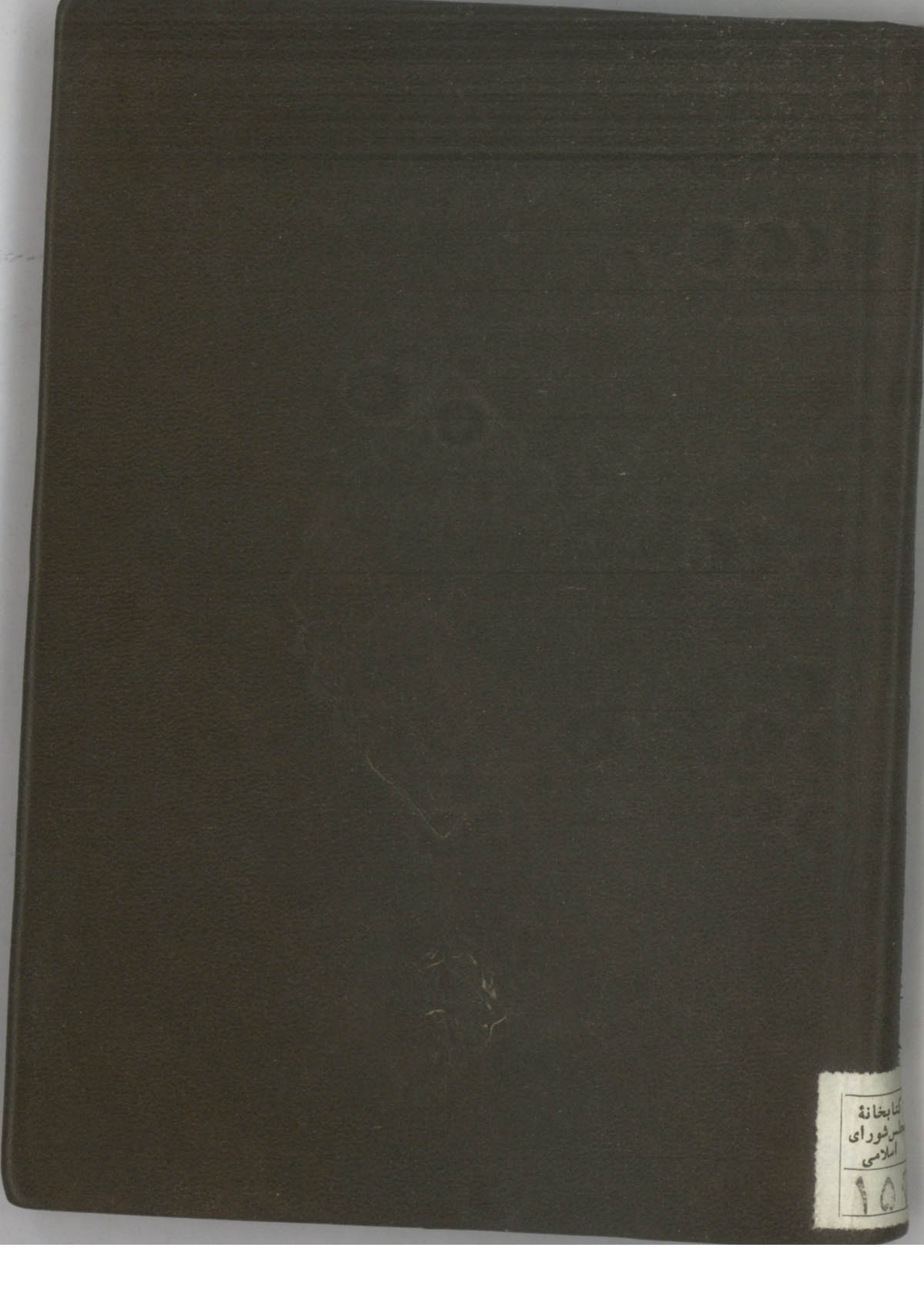
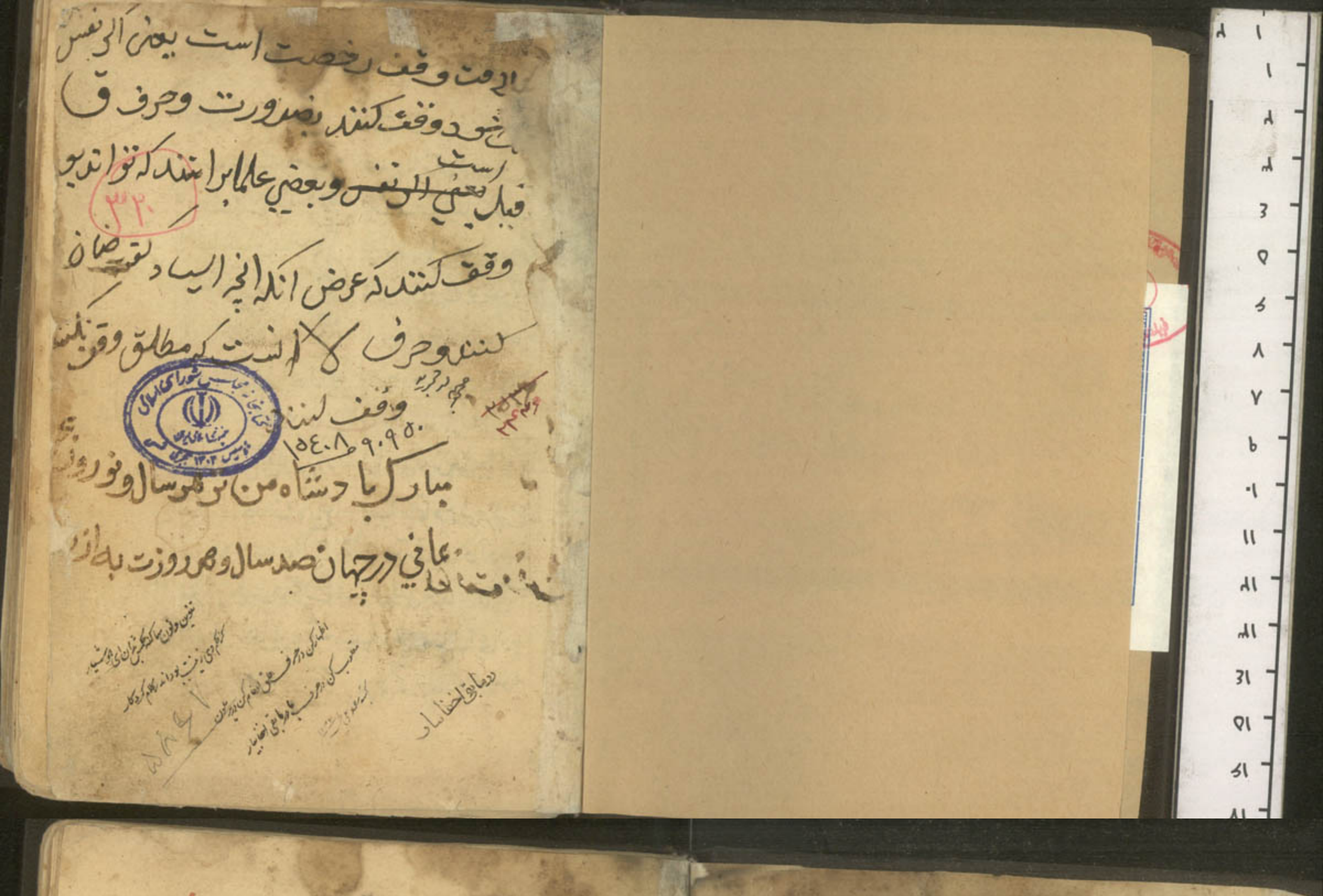


کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی
۱۵


۱۲۴۴۸
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه
۱۵۲۰۸
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۹۰۹۵۰


الوقت وقف رخصت است یعنی الی نفس
شود وقف کنند بضرورت و حرف ق
قیل است یعنی الی النفس و بعضی علما بر آنند که تواند
وقف کنند که عوض آنکه
کنند و حرف لا است که مطلق وقف
وقف کنند
مبارک باد شاه من تو صد سال و نوروز
در جهان صد سال و هر روزت به از

ای بنام تو افتتاح کلام | در ثنات زبان رسیده
مست ذات صفات تو ازلی | صانع لایزال لم یزلی
صنعت تو برون ز درج دمن | این همه در آبدار سخن
که نشاید نگین ز لعل تو باز | جز تو در خاتم عقیق دهان
متکلم بحرف و صوت نه | قابل انقلاب و فوت نه
بی نهایت ز تو درود و سلام | باد بر روح انبیاء کرام
خاصه بر روح پاک رسل | سرور خلق و رهنمای سبل

فی نعت سید المرسلین

احمد مرسل آن کزین دو کون | حارس دین حق ببازوی عون
عندلیب حدیقهٔ ما زاغ | انبیا را تمام چشم و چراغ
بلبل بوستان ما اوحی | طوطی آشیان او ادنی
معجز او کتاب لاریب است | که حروفش بری ز هر عیب است
ای لعمرک مثال اعزازت | انا افصح بیان اعجازت
تو چو ماهی و پی روان نجوم | هر یکی گوهری ز بحر علوم

ای

ای ز روح روان ایشان شاد | آفرین بر تو بر ایشان باد

فی بیان ترتیل و تعریف حروف و اختلاف ائمه در شمار مخارج

ای نوا ساز پردهٔ تهلیل | راست آهنگ باش در ترتیل
که ادا حروف حفظ وقوف | کرد تعبیر آن رسول عطوف
پس بحکم حدیث اگر خواهی | که ز ترتیل یابی آگاهی
مخرج حرفها تمام بدان | با صفاتی که کرده اند بیان
کز قرائت نه بند ذان طرفی | که ندانند ادا هر حرفی
حرف صوتیست چند اش ندید | که بود بر مخارجش تکیه
کم کن از لام الف که تعداد | تا بدانی حروف را اعداد
پس میان ائمهٔ اطراف | در شمار مخارج است خلاف
زمرهٔ گفته اند اهل وقوف | کز سه مخرج بود تمام حروف
باز قومی کز اهل اتقانند | مخارج جمله شست می دانند
باز گویند قومی از قرا | که جدا مخرجیست هر یک را
لیک آنان که در ادا سمرند | مخرج جمله شانزده شمرند

وین روایت صحیح و معتبر است / وز همه قولها گزیده‌تر است
الحدیث از نجاة و اهل ادا / روح الله روحهم ابدا
در صفات خروج مخرج آن / قول بسیار کرده اند بیان
کو نمایم بشرح آن اقدام / نشود در مطولات تمام
چونکه در اختصار سلوک شدم / راه تطویل در نوردیدم
زان روایات هر چه بود متین / کردمش نظم همچو در ثمین
کرده نامش خلاصة التنزیل / فی دار الحروف للتنزیل

در بیان قسمت دندانها

پیش از آن کین عروس حجله‌نشان / بگشاید ز رخ نقاب بیان
قسمت عقد در دندانرا / بشنو و ضبط کن نکو آنرا
چار قسم است سر بسر دندان / همه را بر شمار سی و دو دان
چار پیشین دو زیر و دو زبر / آن ثنایاست ای حمیده سیر
باز از هر طرف یکی بتقدیر / زیر و بالا رباعیات گزین
چار دیگر برین نشسته ربا / پس از آن چار نام او انیاب

بانیش

با نیش پس دان که هست اضراس / باز اضراس با سه صنف شناس
اول ضرس زیری و زبری / از دو جانب ضواحکست یقین
پس طواحن ز هر طرف شش دان / سه ز بالا و سه ز نشیب شمار
پس نواجذ چهار دان دیگر / از دو جانب دو زیر و دو زبر
لیک بینند بعضی انسانرا / که نواجذ نباشد ایشانرا
پس مر این بعض را بدین تقسیم / چار دندان ز سی و دو کم

در بیان مخارج حروف ابتدا از حروف حلقیه

گاه آنست کز طریق یقین / مخرج حرفها کنم تعیین
وز برای زیادتی وضوح / گویمت قول هر کسی مشروح
ز آنچه دانم خلاصهٔ اقوال / عاری از ضعف و خالی از اخلال
بشنو ای سالک ره تحقیق / قول این فرقه از جلیل و دقیق
نزد بعضی محققان جهان / حرف حلقی شش از سه مخرج دان
هست از اقصی حلق همزه و ها / عین دان از میانه اش با حا
ز آخرش غین دان و خا بیقین / لیک بعضی ز را و یا کردین

در بیان حرف را

مخرج را قریب نون می‌دان / لیک داخل بود به پشت زبان
زان به پشت زبان بود داخل / که بود الکن ابلغ او اهل
مخرجش نزد فرقهٔ دیگر / خود ز پشت زبان بود یکسر
بر بعضی ز زمرهٔ قرا / داد ذا این هر سه حرف مجری
که بود از سر زبان و دگر / بن دندانهای پیش زبر
پیش آن بعض پیش بر تقدیر / مخرج حرفها چهار ده گیر
لثوی اند این سه نزد عرب / ذلقی نیز شان نهند لقب
لثه دان جای رستن دندان / پس ذلق چیست تیزنای زبان

در بیان حروف نطعیه

مخرج طا و تا و دال تمام / یاد گیر ای یگانهٔ ایام
این سه حرف از سر زبان آیند / لیک بشنو که بر چه سان آیند
چون زبانرا نهی بدانجائی / بر دو دندان پیش بالائی
شود از نطع و بیخ دندانت / این سه حرف گزین بفرمانت
نطع دانی چه باشد ای همبر / آن شکنهای کام دان ز زبر

نطعی

نطع این هر سه را از آن خوانند / که خروجش ز نطع میدانند

در بیان حروف ذلقیه

مخرج ذال و ظا و ثا بشناس / از ره نقل بر سبیل قیاس
این سه از تیزی دو دندانند / که ثنایای فوقیش خوانند
آن دو بر تیزی زبان جوئی / داد این هر سه حرف را بدمی
اندکی از سر زبان باید / کز ثنایا همی برون آید
ذلقی این هر سه حرف را دانند / لثوی نیز شان همی خوانند

در بیان حروف اسلیه

مخرج صاد و سین و زا زان سان / که اهل این علم کرده اند بیان
هست با دیگی زبان و دگر / سر دندانهای پیش زبر
در تلفظ بدین سه حرف زبان / منفصل باید از سر دندان
زانکه این فرجه که مشروط است / مخرج این سه حرف مضبوط است
راویان کتاب لم یزلی / گفته اند این سه حرف را اسلی
در لغت نزد زمرهٔ نقله / هست با دیگی زبان اسله

می‌شمارند حرف حلقی هفت	الف و شش که ذکر ایشان رفت
نزد آنها که حلقیش خوانند	مخرجش همچو همزه و ها دانند
قوم اول که غیر شش نارند	مخرج او هوای فم دارند
بیت او را بمذهبی بهتر	زیر ها از هوای حلق شمر

در بیان حروف لهویه

از لهاتست قاف و کاف بدان	تا کنم معنی لهات بیان
آنکه او را ملازه میخوانی	آن لهاتست اگر نمی‌دانی
اول آن ز حلق غلصمه دان	عکده زآخرش ز سوی دهان
قاف را غلصمی شمر بیقین	عکدی را تو حرف کاف گزین
گرچه هر یک ز مخرجی آیند	لهوی شان توان که بستایند

در بیان حروف شجریه

مخرج یا و شین و جیم ز من	بشنو این تا بگویمت روشن
این سه حرفست از میان زبان	وز مجاری او ز سقف دهان
در روایت چنانچه مشهور است	شجری این سه حرف مذکور است

جون کشایند کام زیر و زبر	آن میان را نهند نام شجر

در بیان حرف ضرسی

ضاد هم ضرسی است و هم حافی	مخرج او بگویمت وافی
از کنار زبانش گیر قیاس	وانچه نزدیک او بود ز اضراس
خواهی از چپ بگوی و خواهی راست	اختیار اندرین میانه تراست
او جو از ضرس و حافه می‌آید	نسبت او بهر دو می‌شاید
معنی حافه جانب است و کنار	ضرس دندان آسیاب شمار

در بیان حروف لثویه ابتدا از حروف لام

از کنار زبان کام زبر	از دو جانب مقر لام شمر
پس مرادم ز کام جند انست	که فرونق جهار دندانست
اولین ضاحکست و دیگر ناب	سیمینش رباعیه دریاب
چارم آن ثنیه دان بتحقیق	دو ششش گفتم ارچه بود دقیق

در بیان حرف نون

نون بود از سر زبان و دگر	بن دندانهای پیش و زبر

در بیان حروف شفویه ابتدا از حرف فا

از زبر چون سر دو دندان ... کز ثنایا شمرده اند آنرا
در درون لب نشیب نهی ... در اداء حرف فا بدهی

در بیان تتمه حروف شفویه

هر یک از واو با و میم بدان ... کز میان دو لب شوند عیان
لیک دارند زین میان مخرج ... در تلفظ تفاوتی اندک
زین سه در حرف واو گاه مقال ... لب منه بر هم ای خجسته خصال
وز کران تا کران لب زدون ... جای میم است جای با ز برون
شفوی چار حرف نامد بنش ... این سه حرف و فا که گفته شد از بنش
در لغت معنی شفه لب دان ... شفهی نیز شان بگو که توان

در بیان مخرج خیشوم

هست خیشوم مخرجی دیگر ... لیک فرعی تمام شنو ای رهبر
اندرون دماغ دان خیشوم ... غنه صوتی کز و شود مفهوم
میم و نون از حروف غنه تمام ... با سکون هر دو لیک بی اظهار

کوچه

گرچه هم غنوی بود تنوین ... فرع نون مسکنست یقین

در بیان صفات حروف ابتدا از مجهوره

چون مخارج تمام شد مجموع ... خواهم اندر صفات کرد شروع
نوزده از حروف مجهوره است ... که درین منقبت لفظ مذکور
ظلّ قوّ ربض مطیع دکر ... اذ غزی جندٌ ای هژبر ور

در بیان حروف مهموسه

حرف مهموسه ده شمار مدام ... در حثّت کسف شخصه تمام

در بیان حروف شدیده

حرفهای شدیده هشت شمار ... در اجدت کقطبت جمله بیاد

در بیان حروف رخوه

زمرۀ ناقلان بقدر وقوف ... رخوه را شانزده نهند حروف
حظه ضوز شت صیفدان ... خاس عذ شمر تمامی آن

در بیان الشدیده والرخوه

در میان شدید و رخوه ... با خلاف جمعی از رخوه
شاطبی کین ده گزید سپرد ... عین و را میم و نون لام پراد

لیک بعضی ز راویان گزین ... واو الف یا گرفته اند از این

در بیان حروف مطبقه

گو ندانی حروف مطبقه را ... چار حرفست آن برو قرا
صاد و طا ضاد و ظاست آن چار ... منفتح ضد آن بود ناچار

در بیان حروف استعلا

هست قظ خص ضغط را استعلا ... مستفل ضد آن شمر اصلا

در بیان حروف قلقله

نور دو شنو ز دلال معنی سنج ... شد معین حروف قلقله پنج
قطب جد شمر تمامت آن ... ساکنه ضد قلقله ست بدان

در بیان حروف صفیره و متفشیه

سین و صاد است و زا حروف صفیر ... میم و شین فا و را تفشی گیر
لیک شیخ آنکه دارد معنی داد ... متفشی بغیر شین ننهاد

در بیان حروف مستطیل و منحرف و مکرر و هاوی

ضاد را مستطیل می خوانند ... لام را منحرف همی دانند

را

را مکرر بوصف منحرفست ... حرف هاوی یقین الف بدان

در خاتمت کتاب

در بیان مخارج این ابیات ... گفته شد با صفات مشهورات
سعی کردم بپای توفیق ... تا رسیدم بگلشن تحقیق
پس بچیدم بقدر همت خویش ... این گل از بوستان فکرت خویش
گر بود اوراق این گل نوبر ... یابی از خار اختلال اثر
گرچه رسم است خار و گل با هم ... با صلاح آورش بنوک قلم
عدد عقد این در شهوار ... صد و چل آمد از نظر بشمار
همه را جوهری ز فکر متین ... کرده هست صد و سه گزین
ای که نو باوۀ درخت سخن ... چینی از بوستان فکرت من
گو غریق بحار غفران باد ... ناظم این رساله ابن عماد

[illegible]

بدانک اسعدک الله وایانا فی الدارین که حروف اصول
وبنیاد کلام عرب بقول اصح ودو ستر بیست ونه حرف است
ومخارج وجایگاه بیرون آمدن این حروف از منتهای
حلقست تا کرانهٔ لب زیرین بدین ترتیب که یاد
کرده می شود شش از آن حروف حلقیست و بعضی
گفته اند که هفت است والف را از آن جمله شمرده اند
اما اصح آنست که الف از هوای دهن است وجمله
مخارج بقول مشهور شانزده است واز هر مخرج
واز هر مخرج یک حرف یا زیاده بیرون آید بدین ترتیب
از اقصای حلق همزه وها والف آید وهمزه را
آن الف گویند که حرکت داشته باشد والف حرکه
را قبول نکند واین مخرج اول است واز میان حلق
عین وحا آید واین مخرج دوم است واز اول حلق

غین

غین وخا آید واین مخرج سیوم است واز پایان
زبان ومیان کده قاف آید واین مخارج چهارم است
وقاف را غُلْصَمی گویند وغلصمه اول کده باشد
که سوی حلق دارد واز پایان زبان وکده کاف آید
واین مخرج پنجم است وکاف را عکدی گویند وعکده
کده باشد واز میان دهان وبرابر او از کام
جیم وشین ویا آید واین حروف شجری گویند وشُجر
میان دهان باشد واین مخرج ششم است واز
کرانهٔ پایان زبان وآنچه نزدیک اوست از اضراس
ضاد آید وضاد را ضرسی وحاقی گویند وضرس دندان
کرسی باشد وحافه کرانهٔ زبان است وبعضی ضاد را
از جانب چپ گویند وبعضی از جانب راست وبعضی
از هر دو جانب نقلست که امیر المومنین علی ابی
رضی الله عنه از هر دو جانب گفته است واین مخرج

علیه الصلاة والسلام ابی طالب

هفتم است از مخارج حروف و از کرانهٔ فرود زبان
و کرانهٔ کام و تک دندانها پیش طا و تا و دال آید
و این حروف را نطعی گویند و نطع اشکنها کام باشد
و این مخرج هشتم است و از سر زبان و سر دندانها
زبرین پیش صاد و زای و سین آید از گشادگی که میان
زبان و دندانها ماند باشد و این حروف اسلی گویند
و اسله سر زبان باشد و این مخرج نهم است
و از پشت زبان و انجام کام که در برابر دندانهای
زبرین است یعنی بالائین را آید و را حرف تکریر
از روی لغت مکرر کردن است یعنی دوبار گفتن
و این مخرج دهم است و از کرانهٔ زبان و انجام کام
که در برابر دندانهای رباعیه است از هر طرف
لام آید و این مخرج یازدهم است و مخرج نون
متصل و پیوستهٔ مخرج لام است و غنه لازم اوست

وغنه

و غنه آواز را گویند که از دماغ بیرون آید و وقت
گفتن میم و نون تا که اگر دماغ بگیرند میم و نون درست
گفته نشوند و این سه حرف را لثوی گویند و لثه
گوشت بن دندان باشد و این مخرج دوازدهم
و از تیزی زبان و تیزی دندان پیش چنانکه سر زبان
از دندانها بیرون آید ظا و ثا و ذال آید و این
هر سه حرف را ذلقی گویند و ذلق تیزی سر زبان باشد
و این مخرج سیزدهم است و از اندرون لب زیرین
و سر دندانهای بالائین فا آید و این مخرج چهاردهم است
و از میان هر دو لب واو و با و میم آید و با از تیزی
لب خیزد و اگر لب خشک باشد با درست نیاید
و این خطا بسیار واقع است احتیاط باید کرد تا
پا نشود و این چهار حرف را شفوی گویند و شفه
لب باشد اما واو و با و میم از مخرج پانزدهم است

ومخرج شانزدهم خیشوم است وخیشوم اندرون
بینی را گویند و وی مخرج ساکنه است

والله اعلم

بدانک اطباق پوشانیدن است در لغت وانفتاح
کشادن واستعلا ببالا میل کردن وتسفل بفرود
میل کردن وجهر آواز برداشتن وهمس آواز
فرو داشتن وقلقله جنبانیدن آواز وسکون
ایستادن آواز وشدت سخت گفتن حرف
ورخوه سست گفتن حرف وبین الشدیة والرخاوة
میان سخت وسست ونبر تیز گفتن حرف وبحه
فشرده گفتن ونفث در دمیدن وانحراف
بازگردانیدن وتکریر دوباره گفتن حرف وصفیر
هشت کردن وتفشی زهم جدا شدن واستطالت
طلب درازی کردن وسرکشی کردن ونفخ دمیدن

وغنه

وغنه آواز در بینی انداختن وهش سبکی کردن
وهوا میان دهان ولین نرم ومد کشیدن
وحرکات ثلاث ضم وکسره وفتح واشباع سیراب کردن
ووقف ایستادن ورَوم طلب حرکت کردن
واشمام بو یابانیدن وتفخیم پر گفتن وترقیق
نازک گفتن واختلاس ربودن واماله
میل دادن فتحه بکسره ومد کشیدن وقصر
نکشیدن وتحقیق درست گفتن همزه وتسهیل
آسان گفتن همزه وابدال بدل کردن وحذف
انداختن وهر حرفی از حروف تهجی پنج صفت
می باشد یا زیادتی بعد ازین ٥ بدانک ده حرف است
کسف — که انرا مهموسه میگویند مجموعها حَثَّهٗ شَخْصٌ
واین حروف را ازبهر آن مهموسه میگویند که این
حروف ضعیف اند ودر گفتن این حروف آواز

فرو می رود و معنی همس فرو داشتن آواز است
و نوزده حرف باقی را مجهوره گویند از برای انکه در
گفتن آنها آواز بر داشته می شود و معنی جهر آواز
برداشتن است و هشت حرف را شدیده گویند
مجموعها اجدت كقطب و این حروف را از برای آن
شدیده میگویند که در گفتن اینها آواز کشیده نمی شوذ
از غایت قوت این حروف و معنی شدید قویست
و سیزده حرف را رخوه می گویند و رخوه عکس شدیده است
مجموعها حس شخص هز فض غظ ثذ و این
حروف را از برای آن رخوه گویند که آواز باینها کشیده
می شوذ و نفس را باز نمی دارذ و معنی رخوه سستی است
و هشت حرف باقی را بین الشدة والرخاوة گویند
یعنی میان شدیده و رخوه مجموعها لم یروعنا
و چهار حرف را مطبقه گویند مجموعها صضطظ

نظم قو ربص
مسطیع اذعزل
حند

واین

واین حروف را از برای آن مطبقه گویند که زبان
در وقت گفتن اینها چون طبقی می شوذ و کام را
می پوشد و معنی اطباق پوشانیدن است
و باقی این حروف چهارکانه را منفتحه گویند
از برای انکه در اینها زبان گشاده می شود و معنی
انفتاح گشادن است و هفت حرف را مستعلیه
گویند مجموعها قظ خص ضغط و این حروف
را از برای آن مستعلیه گویند که زبان در وقت گفتن
اینها ببالا میل میکند و بالا میروذ و معنی استعلا
طلب بلندی کردنست و غیر این هفت حرف را مستفله
گویند از برای انکه در وقت گفتن آنها زبان بزیر فروذ
میل میکند و معنی تسفل فروذ آمدن است
و سه حرف را صفیره گویند صاد و سین و زای از برای
انکه چون باین حروف تلفظ کنی آواز در از کشیده شوذ

و معنی صفیر هست کردن و بانگ کردن است و یک
حرف را تفشی گویند و آن حرف شین است از انکه
چون باین حرف را تلفظ کنی مخرج از وی پر شود
و معنی تفشی فراخ شدن و از هم جا شدن است
و بعضی گفته اند که تفشی چهار است مجموعها
والله اعلم و دو حرف را منحرفه گویند را و لام
از برای انکه در گفتن آنها سر زبان کژ می شوند
و میل بکرانهٔ زبان دارند و معنی انحراف میل
کردن است و را را حرف تکریر نیز گویند و پنج حرف را
قلقله گویند مجموعها قُطْبُ جَدٍ و این حروف را
از برای آن قلقله گویند که چون این حروف را
ساکن گردانی در مخرج بجنبند چنانچه اَجّ و اَق
و در غیر این پنج حرف جنبشی نیست و یک حرف را
مستطیل گویند و آن ضاد است از برای انکه مخرج وی

دور

دور و دراز است و هر کس وی را تمام نتواند کرد
مگر کسی که خدمت استادان ماهر کرده باشد
و رنج بسیار کشیده باشد در درست کردن
وی و معنی استطالت کردن کشی کرده است
و طلب درازی والله اعلم
بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم

يَقُولُ رَاجِي عَفْوِ رَبِّهِ الرَّازِقِ عَبْدُهُ [illegible] أَحْقَرُ الخَلَائِقِ
امیدوار بعفو خدا کشاینده [illegible] ذرین مکتب
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى نَبِيِّهِ وَمُصْطَفَاهُ
سپاس حضرت حق را و پس صلوة و سلام بر آن نبی که برگزیدش از انبیا علام
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ وَمُقْرِئِ الْقُرْآنِ مَعَ مُحِبِّيهِ
محمد عربی و بر آل و اصحابش بر اهل دانش قرآن و جمیع احبابش
وَبَعْدُ اِنَّ هٰذِهِ مُقَدِّمَةٌ فِيمَا عَلَى الْقَارِئِ اَنْ يَعْلَمَهُ
کنون بدانکه شد است این مقدمهٔ کادی در آنچه معرفتش واجب است بر قاری

[illegible]

إذ واجبٌ عليهمُ محتَّمُ قبلَ الشروعِ أولاً أن يعلموا

چه لازمست بر ایشان که پیش از شروع شوند آگه از آنها که چیست و مسموع

مخارجَ الحروفِ والصفاتِ ليلفظوا بأفصحِ اللغاتِ

مخارج همه احرف صفات آن یکسر که بنیت لفظ عرب را از آن که نیز گذر

محرِّري التجويدِ والمواقفِ وما الذي رُسم في المصاحفِ

دگر مباحث تجوید و وقف و رسم و جز آن که آن رسیده بما از مصاحف قرآن

من كلِّ مقطوعٍ وموصولٍ بها وتاءِ أنثى لم تكن تُكتب بها

ز قطع و وصل و ز تا آنچه تا شود معلوم که در کجاست تا نی بحرف ها مرسوم

مخارجُ الحروفِ سبعةَ عشرْ على الذي يختارُهُ من اختبرْ

مخارج است تمام حروف را هفده بنزد آنکه رود آزموده را همزه

فألفُ الجوفِ وأختاها وهي حروفُ مدٍّ للهواءِ تنتهي

الف که هست ز جوف و دو اخت او بجمیع که باشد احرف مد از هوا مسموع

ثمَّ لأقصى الحلقِ همزٌ هاءُ ثمَّ لوسطِهِ فعينٌ حاءُ

ز دورتر محل از حلق همز و ها باشد ولی میانه آن جای عین و حا باشد

ادناه

أدناه غينٌ خاؤها والقافُ أقصى اللسانِ فوقُ ثمَّ الكافُ

چو غین و خاست ز ادنی حلق شو دانا که هست قاف ز اقصی اللسان سوی بالا

أسفلُ والوسطُ فجيمُ الشينِ يا والضادُ من حافتِهِ إذ وليا

ز زیر کاف میان جیم و شین و آنگه یا کناره ضاد و لیکن بشرط آنکه و...

لاضراسَ من أيسرَ أو يمناها واللامُ أدناها لمنتهاها

بجنب نیز تو ز دندان آسیا یا راست چنانکه لام ز ادنی و منتهی ز انهاست

والنونُ من طرفِهِ تحتُ اجعلوا والرا يدانيهِ لظهرٍ أدخلُ

بود ز طرف زبان نون بزیر مائل تر بود مدانی آن را به پشت داخل تر

والطاءُ والدالُ وتا منهُ ومن عليا الثنايا والصفيرُ مستكنْ

از وست طا و دگر دال و تا نه از ثنایا که یار اوست دو دندان پیش از بالا

منهُ ومن فوقِ الثنايا السفلى والظاءُ والذالُ وثا للعليا

صفیر از و و ز دندان پیش زیرین است چو ظا و ذال و دگر ثا ز عالی آنست

من طرفيهما ومن بطنِ الشفهْ فالفا مع اطرافِ الثنايا المشرفهْ

ولی ز هر دو طرف وز درون لب شد فا ولی بجانب دندان پیش از بالا

للشفتين الواو وبا ميم — وغنة مخرجها الخيشوم

ز هر دو لب بود ت واو و با وانکه میم — بود ز مخرج خیشوم غنه در تعلیم

صفاتها جهر ورخو مستفل — منفتح مصمتة والضد قل

صفات جهر و دگر رخو استفال و صمات — جو انفتاح و بکن ضد هر یکی اثبات

مهموسها فحثه شخص سكت — شديدها لفظ اجد قط بكت

ز همس گرد حثت کسف شخصه اخبار — شدیده لفظ اجدت کقطب گرد اظهار

وبين رخو والشديد لن عمر — وسبع علو خص ضغط قظ حصر

میان رخو و شدید است لن عمر حقا — که هست سبعه قظ خص ضغط استعلا

وصاد ضاد طاء ظاء مطبقه — وفر من لب الحروف المذلقه

جو طا و ظا و دگر صاد و ضاد مطبقه دان — مفر من لب مسمی بحرف مذلقه دان

صفيرها صاد وزاي سين — قلقلة قطب جد واللين

صفیر صاد و دگر زای و سین و قلقله نیز — ز قطب و جد بطلب ای ترا بدانش تیز

واو وياء سكنا وانفتحا — قبلهما والانحراف صححا

جو واو و یا بسکون است و قبل او مفتوح — بود بنزد همه حرف لین مشتهر و ح

فی اللام

في اللام والرا وبتكرير جعل — وللتفشي الشين ضادا استطل

جو را و لام بود منحرف مکرر را — که مستطیل بود ضاد و شین تفشی را

والاخذ بالتجويد حتم لازم — من لم يجود القرآن آثم

بدانکه اخذ بتجوید فرض و لازم شد — کسی که نیست مجود یقین که آثم شد

لانه به الاله انزلا — وهكذا منه الينا وصلا

چه شد بصورت تجوید وحی حق نازل — چنین ز حضرت او گشت سوی ما واصل

وهو ايضا حلية التلاوة — وزينة الاداء والقراءة

همو است زیور اهل تلاوه ار دانی — همو است زینه اهل ادا اگر خوانی

وهو اعطاء الحروف حقها — من صفة لها ومستحقها

عبارت است ز اعطا حق حرف تمام — ز مخرج و ز صفاتی که کرده ام اعلام

ورد كل واحد لاصله — واللفظ في نظيره كمثله

حروف را همه یک یک باصل خود بردن — نظیر لفظ بعینه جو مثل اش آوردن

مكملا من غير ما تكلف — باللطف في النطق بلا تعسف

تمام بی تعبی از تکلف نا خوش — بلطف و نمودن خطاب و دلکش

وليس بينه وبين تركه ... الا رياضة امرئ بفكه

كرتت رعايت تجويد بايد اى دانا ... بكش رياضت و بهر حرف كن بوجه ادا

فرققا مستفلا من احرف ... وحاذرن تفخيم لفظ الالف

حروف مستفل انديشه كن بكو باريك ... مكن تو لفظ الف از فى تفخيم باريك

وهمز الحمد اعوذ اهدنا ... الله ثم لام لله لنا

جو همز اهدنا والحمد اعوذ و الله ... جو لام وليتلطف لنا وهم لله

وليتلطف وعلى الله ولا الض ... والميم من مخمصة ومن مرض

دگر جه لام على الله وهم ولا الضالين ... جو ميم از مرض و مخمصه لطيف آيين

وباء برق باطل بهم بذى ... واحرص على الشدة والجهر الذى

جو باى برق و دگر باطل و بذى و بهم ... حريص باش بران جهر و شدت قائم

فيها وفى الجيم كحب الصبر ... ربوة اجتثت وحج الفجر

درو و در كلمه جيم حب و ربوه و صبر ... جو حج و فجر و جو اجتثت اى نجش ...

وبينا مقلقلا ان سكنا ... وان يكن فى الوقف كان ابينا

حروف قلقله روشن بگو كه ساكن ... بگاه وقف ازان ابين اى در ... مكنون

وحاء

وحاء حصحص احطت الحق ... وسين مستقيم يسطو يسقوا

جو حاء حصحص و هم احطت والحق ... جو سين يسطوا و يسقو و مستقيم الحق

ورقق الراء اذا ما كسرت ... كذاك بعد الكسر حيث سكنت

جو را بكسر بو د هست واجبش ترقيق ... جو راء ساكنه از بعد كسره است رقيق

ان لم تكن من قبل حرف استعلا ... او كانت الكسرة ليست اصلا

ولى جو نيست پس از وى حروف استعلا ... دگر كه كسره او هست اصلى اى مولوى

والخلف فى فرق لكسر يوجد ... واخف تكريرا اذا تشدد

بفرق هست خلاف از براى كسر اخير ... جو را مشدده باشد بپوش از و تكرير

وفخم اللام من اسم الله ... عن فتح او ضم كعبد الله

بگوى لام بتفخيم نام از الله ... جو بعد فتحه و ضمست مثل عبد الله

وحرف الاستعلاء فخم واخصصا ... الاطباق اقوى نحو قال والعصا

بگو بقوت و تفخيم حرف استعلا ... حروف مطبقه اقوى جنانكه قال عصا

وبين الاطباق من احطت مع ... بسطت والخلف بنخلقكم وقع

احطت با بسطت بين الاطباق ... بگوى خلف نخلقكم از طريق وفاق

وَاحْرِصْ عَلَى السُّكُونِ فِي جَعَلْنَا   أَنْعَمْتَ وَالْمَغْضُوبِ مَعْ ضَلَلْنَا

سکون درست ادا کن بمثل انعمنا   ذکر بکلمه مغضوب و مثل ظللنا

وَخَلِّصِ انْفِتَاحَ مَحْذُورًا عَسَى   خَوْفَ اشْتِبَاهِهِ بِمَحْظُورًا عَصَى

با نفتاح عسی کوش دار و محذورا   که چون عصی نشود با جنانکه محظورا

وَرَاعِ شِدَّةً بِكَافٍ وَبِتَا   كَشِرْكِكُمْ وَتَتَوَفَّى فِتْنَتَا

بکن رعایت شدة بکاف و تای   چو شرککم تتوفی و فتنة و تبیر

وَأَوَّلَيْ مِثْلٍ وَجِنْسٍ إِنْ سَكَنْ   أَدْغِمْ كَقُلْ رَبِّ وَبَلْ لَا وَأَبِنْ

ز مثل و جنس چو ساکن بود نخست اورا   بگوی مدغم قل رب و ذکر بل لا

فِي يَوْمِ مَعْ قَالُوا وَهُمْ وَقُلْ نَعَمْ   سَبِّحْهُ لَا تُزِغْ قُلُوبَ فَالْتَقَمْ

بغیر قل نعم و وجه ولای فی یوم   و لا تزغ و فسبحه فالتقم ای قوم

وَالضَّادَ بِاسْتِطَالَةٍ وَمَخْرَجِ   مَيِّزْ مِنَ الظَّاءِ وَكُلُّهَا تَجِي

تمای ضاد جنان ز استطالت و مخرج   که آن جدا شود از ظا و ظا بود مخرج

فِي الظَّعْنِ ظِلِّ الظُّهْرِ عُظْمِ الْحِفْظِ   أَيْقِظْ وَأَنْظِرْ عَظْمِ ظَهْرِ اللَّفْظِ

ز ظعن و ظل و ذکر ظهر و عظم و دیگر حفظ   ز ایقظ انظر و از عظم و ظهر و دیگر لفظ

ظاهر

ظَاهِرْ لَظَى شُوَاظْ كَظْمٍ ظَلَمَا   أُغْلُظْ ظَلَامٍ ظُفُرٍ انْتَظِرْ ظَمَا

ز ظاهر و ز لظی و شواظ و کظم و ظلم   ظما و ظفر و ظلام اغلظ انتظر تعلم

أَظْفَرَ ظَنًّا كَيْفَ جَا وَعِظْ سِوَى   عِضِينَ ظَلَّ النَّحْلِ زُخْرُفٍ سَوَى

ظفر چو ظن و ذکر عظ ای عضین بدان   و ذکر چه ظل بنحل است و زخرف ای دانا

وَظَلْتَ ظَلْتُمْ وَبِرُومٍ ظَلُّوا   كَالْحِجْرِ ظَلَّتْ شُعَرَا نَظَلُّ

و ذکر جه ظلت و ظلتم بروم ظلوا نیز   چو حجر در شعرا ظلت و نظل نیز

يَظْلَلْنَ مَحْظُورًا مَعَ الْمُحْتَظِرِ   وَكُنْتَ فَظًّا وَجَمِيعَ النَّظَرِ

و کنت فظا و المحتظر و محظورا   و ذکر جه کلمه یظللن است در شورا

إِلَّا بِوَيْلٌ هَلْ وَأُولَى نَاضِرَهْ   وَالْغَيْظُ لَا الرَّعْدُ وَهُودٌ قَاصِرَهْ

بغیر ویل و هل و اول قیمة نظر   و ذکر جه غیظ بجز رعد و هو د غیض شمر

وَالْحَظُّ لَا الْحَضُّ عَلَى الطَّعَامِ   وَفِي ظَنِينٍ الْخِلَافُ سَامِي

و حظ تمام بجز حض که با طعام بود   خلاف در بضنین نزد خاص و عام بود

وَإِنْ تَلَاقَيَا الْبَيَانُ لَازِمْ   أَنْقَضَ ظَهْرَكَ يَعَضُّ الظَّالِمُ

جو ظا و ضاد ملاقی شوند روشن گوی   مثال انقض ظهرک یعض ظالم جوی

واضطر مع وعظت مع أفضتم — وصف ها جباههم عليهم

وعظت نيز وافضتم وگر اضطر دان — جباههم وعليهم بها صافی خوان

وأظهر الغنة من نون ومن — ميم إذا شددا وأخفين

ز میم و نون بکن غنه ظاهر و پیدا — بشرط آنکه مشدد بوند وکن اخفا

الميم إن تسكن بغنة لدى — باء على المختار من أهل الأدا

بنزد با چو بود میم ساکن ای دانا — که اختیار همین است نزد اهل ادا

وأظهرنها عند باقي الأحرف — واحذر لدى واو وفا أن تختفي

بنزد باقی احرف بکوش در اظهار — علی الخصوص بر واو وفا که شد دشوار

وحكم تنوين ونون يلفى — إظهار ادغام وقلب إخفا

چهار حکم ز تنوین و ساکن دار — که هست مدغم و اخفا و قلب با اظهار

فعند حرف الحلق أظهر وادغم — في الراء واللام لا بغنة لزم

بنزد احرف حلقند ظاهر و روشن — بر او لام بلا غنه مدغم ای ذو الفطن

وأدغمن بغنة في يومن — إلا بكلمة كدنيا عنونوا

بنزد یومن ادغام کن بغنه دلا — مگر بیک کلمه همچو صنو و چون د

والقلب

والقلب عند البا بغنة كذا — الاخفا لدى باقي الحروف أخذا

بنزد با بجز از قلب و غنه نیست — بنزد باقی احرف بغیر اخفا نیست

والمد لازم وواجب أتى — وجائز وهو وقصر ثبتا

سه قسم مد چه بود لازم و دگر واجب — دگر چه جائز و با قصر ثابت و عاب

فلازم إن جاء بعد حرف مد — ساكن حالين وبالطول يمد

بلی چو ساکن حالین بعد حرف مد است — بکش بطول که آن لازمست و قصر بداست

وواجب إن جاء قبل همزة — متصلا إن جمعا بكلمة

چو قبل همزه بود حرف مد متصل اند — بدانک واجب و جائز که منفصل اند

وجائز إذا أتى منفصلا — أو عرض السكون وقفا مسجلا

سکون عارض اگر بعد حرف مد باشد — ز قسم جائز اگر خوانیش بد نباشد

وبعد تجويدك للحروف — لا بد من معرفة الوقوف

ز بعد دانش تجوید جملگی حروف — گزیر نیست ز تعریف ابتدا و وقوف

والابتداء وهي تقسم إذن — ثلاثة تام وكاف وحسن

وقوف هست سه قسم از آن هوای فن است — یکیست تام و دوم کافی سوم حسن است

وهي لما تم فان لم يوجد تعلق او كان معنا فابتدي

سخن چو گشت تمام و تعلقیش نماند نه معنوی و نه لفظی امام تا مس خواند

فالتام فالكافي ولفظا فامنعن الا رؤس الاي جوز فالحسن

و گر تعلق لفظیست وقف ممنوعست حسن بنام ولی ابتداش ممنوعست

وغير ما تم قبيح وله الوقف مضطرا ويبدا قبله

و گر تمام نباشد سخن قبیحش دان باضطرار بکن وقف و پیش ازان واخوان

وليس في القرآن من وقف وجب ولا حرام غير ماله سبب

بدانکه نیست حقیقت وقوف واجب را حرام نیز مکن گر ددش سبب پیدا

واعرف لمقطوع وموصول وتا في المصحف الامام فيما اتى

کنون ز موقف قطع و وصل گویم و تا جنانچه آمده از مصحف امام بما

فاقطع بعشر كلمات ان لا مع ملجا ولا اله الا

بدانک هست بده کلمه قطع در ان لا ز بعد وی چو الاه آمدست ملجا

وتعبدوا ياسين ثاني هود لا يشركن تشرك يدخلن

و تعبدو هست یس و ثانی هود ای کن و یدخلن و تعلوا و تشرک و یشرکن

ان

ان لا يقولوا لا اقول ان ما بالرعد والمفتوح صل وعن ما

ولا اقول وان لا یقولوا وان ما برعد آنچه بفتحست وصل کن عن ما

نهوا اقطعوا من ما بروم والنسا خلف المنافقين ام من اسسا

نهو بقطع چو من ملک بروم و نسا منافقون بخلافست و ام من اسس ما

فصلت النسا وذبح حيث ما وان لم المفتوح كسر ان ما

نسا و فصلت و صافات و حیث جدا و ان لم مفتوح و ان مکسور ما

لانعام والمفتوح يدعون معا وخلف الانفال ونحل وقعا

ولی بسوره انعام و فتح بایدعون دو جا و خلف به انفال و نحل یوعدون

وكل ما سالتموه واختلف ردوا كذا قل بئس ما والوصل صف

وکل ما سألتموه خلف کلما ردوا همان خلاف به قل بئسما کذا عدوا

خلفتموني واشتروا في ما اقطعا اوحي افضتم اشتهت يبلوا معا

بوصل اشتروا و خلفتمونی فیها افضتم اشتهت اوحی دو یبلوک قطعا

ثاني فعلن وقعت روم كلا تنزيل ظلة وغير ذي صلا

دوم فعلن و روم است و واقعه تنزیل دو جا و ظله و باقی تمام کن تو صل

صف

فاينما كالنحل صل ومختلف في الشعراء الاحزاب والنساء

فاينما بوصل است و نحل از ين باب است خلاف در شعرا و نسا و احزاب است

وصل فالم هود الن نجعلا نجمع كيلا تحزنوا تاسوا على

بوصل الم هود و بكهف الن با قيمة بيش ز تاسوا و تحزنوا كيلا

حج عليك حرج وقطعهم عن من يشاء من تولى يوم هم

دكر حج و باحزاب قطع عن من ان بنور و نجم و دكر يوم هم بكاه بيان

ومال هذا والذين هؤلا تحين في الامام صل وهلا

و مال هذا مال الذين و حرف نسا تحين نقل بوصل از امام شده است

ووزنوهم وكالوهم صل كذا من ال وها ويا لا تفصل

نويس او و زنوهم بوصل و كالوهم جو لام معرفه با ندا و ها انست

ورحمت الزخرف بالتا زبر لاعراف روم هود كاف البقرة

بزخرف دو جا تا رحمت از سفره بروم و هود و باعراف و كاف و البقرة

نعمتها ثلاث نحل ابرهم معا اخيرات عقود الثان هم

سه نعمت است نحل و دو جا با برهيم اخير جمله و ثاني عقود در تقسيم

لقمن

لقمن ثم فاطر كالطور عمران لعنت بها والنور

دكر جه فاطر لقمن و طور و زهرا وين بنور لعنت و عمران بتاست باذ العين

وامرأت يوسف عمران القصص تحريم معصيت بقد سمع نخص

دو جا يوسف و عمران قصص تحريم سه جاست امرات و معصيت دو كنه تقسيم

شجرت الدخان سنت فاطر كلا والانفال وحرف غافر

جو در دخان شجرت سنت است در فاطر سه جا و موضع انفال و آخر غافر

قرت عين جنت في وقعت فطرت بقيت وابنت وكلمت

دكر جه قرت عين است جنت و وقعت دكر جه فطرت و وابنت بقيت كلمت

اوسط الاعراف وكل ما اختلف جمعا وفردا فيه بالتاء عرف

ولى ميانه اعراف و هر جه مختلف است بجمع و فرد در و حرف تاش معرفت

وابدأ بهمز الوصل من فعل بضم ان كان ثالث من الفعل يضم

بهمز وصل ز فعل ابتدا مضموم سوم ز فعل جو مضموم باشد اى مخدوم

واكسره حال الكسر والفتح وفي لاسماء غير اللام كسرها وفي

وكر بكسره و فتح است همزه كن مكسور جو اسم غير معرف بلام اى مشهور

اِبْنٌ مَعَ ابْنَةِ امْرِءٍ وَاثْنَیْنِ وَامْرَأَةٍ وَاسْمٍ مَعَ اثْنَتَیْنِ

در ابن و ابنه و با امرؤ و امراه و اثنین ذکر جا اسم و دیگر اثنتین یا ذا النون

وَحَاذِرِ الْوَقْفَ بِکُلِّ الْحَرَکَهْ اِلَّا اِذَا رُمْتَ فَبَعْضُ حَرَکَهْ

بحال وقف بحرکت گردن مشو زنهار مگر که روم کنی بعضی آن بکن اظهار

اِلَّا بِفَتْحٍ اَوْ بِنَصْبٍ وَاَشِمْ اِشَارَةً بِالضَّمِّ فِی رَفْعٍ وَضَمّ

مگر بفتح و بنصب اشارت واشمام برفع و ضم سوی ضم بی ظهور آن کلام

وَقَدْ تَقَضّٰی نَظْمِیَ الْمُقَدِّمَهْ مِنِّی لِقَارِئِ الْقُرْاٰنِ تَقْدِمَهْ

تمام شد همه نظم مقدمه آسان که تقدمست ز من بهر قاری قرآن

وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ لَهَا خِتَامٌ ثُمَّ الصَّلٰوةُ بَعْدُ وَالسَّلَامُ

سپاس حضرت حق است ختم این ابیات سلام بر نبی هاشمی بنیت با صلوات

ترجمه حروف الوقوف

بدانکه حرف م علامت لازم است یعنی
بباید گذشتن اگر نگذرد معنی کلام متغیر
شود وحرف ط علامت مطلق است یعنی
باید وقف کردن ولیکن اگر وقف نکنند

معنی کلام متغیر نشود وحرف ج علامت جایز ا
یعنی روا بود وقف کردن وگذشتن نیز روا بود وحرف ز
علامت وقف مجوز است یعنی وقف کردن روا بو
ولیکن گذشتن بهتر بود وحرف ص علامت وقف رخصت
یعنی اگر نفس تنگ شود وقف کند بضرورت وحرف
ق علامت وقف قیل است وبعضی علما بر آنند که
وقف کردن شاید وحرف لا علامت آنست که
وقف کردن نشاید ودیگر بدانکه جمله علما
برین متفق اند که سورتهای قرآن صد وچهارده است
هشتاد وشش مکیست وسی وچهار مدنیست وگفته اند که
سورهٔ که بمکه حضرت رسالت فرود آمده سورهٔ اقرأ بود و
سوره که فرود آمده سوره الغاشیه بود واول سوره که بعد
فرود آمده سوره ویل للمطففین بود وتو
مواثت واول سوره که در آن قریش آشکار کرد سوره
والنجم بود

وهو العدد المنسوب الی علی ابن ابی طالب علیه الصلاة والسلام رضی الله عنه
شش هزار و دویست و سی و شش آیه است و عبد الله
ابن مسعود گفته حروف قرآن سیصد هزار و بیست و دو هزار و
سیصد و هفتاد است

حمد مطلق حکیم یکتا را ... که برآورد چشمه از خارا
خاک را آب زندگی بخشید ... آدمی را گزید بر اشیا
صانعی کو بقول کن ز عدم ... هر دو عالم نهاد بر صحرا
حاکم بی بدل حکیم علیم ... حی قیوم لم یزل ابدا
بر فروزندهٔ مه و خورشید ... بر فرازندهٔ سپهر علا
نقش بند صحیفهٔ کونین ... خالق انس و جن و ارض و سما
انکه بخشید خلعت لولاک ... بمحمد امین هر دو سرا
خاتم انبیا شفیع امم ... سید اصفیا و خواجهٔ ما
مصطفی آن خلاصهٔ کونین ... صاحب اسرار الذی اسرا
مظهر وحی و مهبط تنزیل ... رایت نصر و فتح ازو پیدا
باد بر روح پاک او هر دم ... صد هزاران درود و نور و ضیا
آل و اولاد و اصحابش را ... گویم از جان همیشه مدح و ثنا

سوره

سورهٔ هل اتی مثال همه ... آیه انما بران ططهرا
باز رضوان و رحمت بی حد ... هم بر اصحاب و تابع و شهدا
بعد حمد خدا و نعت رسول ... میکنم مقصد سخن انشا
ربنا اغفر لنا خطایانا
واعف عنا فانت مولانا
از سر صدق و از طریق صفا ... کرد تسوید این مسوده را
از برای جمیع اهل کلام ... در رسوم مصاحف خلفا
هرچه باشد ضرورت و واجب ... که بود ترک آن برسم خطا
آنچه مقطوع باشد و موصول ... یا به نون قطع آن بود رسما
چون لکیلا لبئس ما فی ما ... این ما ام من انما عن ما
باز هار مونث آنچه بود ... صورت رسم آن کشیده بتا
مثل نعمت به یازده موضع ... سنت و بینت به تحت سبا
باز یا آت ثابت و محذوف ... که بود در جمیع رسم روا
چون هدانی لکنت ما نبغی ... فاتبعنی بهدی اولی
قد هدین اتقون تتبعن ... ثم کیدون نبغ فارتدا

بازواوی که باشد از محذوف   پنج موضع بجمله مصحفها
یدع در موضعین وبع اخیر   صالح المؤمنین سندع بزا
بازواوی که صورت همزاست   چون جزآو ا الذین شفعوا
وانچه دیگر ضرورتست برسم   مثل یا بنداجو یمحو سے
بهار تنبیه همچنین بعنی   حذف باشد الف زیا وها
حرف مدی که ساقطاست بوصل   لیک در وقف ثابتست وهجا
مثل احدی ابنتی اوفی الکیل   واتقوا الله انما النجوی
آنچه در مقنع است وبدایه   که بوذا شهیر روایتها
واو مضموم کان شود در وقف   حرف لین مثل تخشوا اذ لا
همز وصلی که ساقطاست بدرج   که بوذ حال ابتدا کو یا
همچو استو قد اهدنا اتبعوا   اعبدوا وادع ربك انظرنا
همزات طرف که حالت وقف   می شوذ ساکن از تحرکها
مثل یبدءوا بدا ویستهزی   امرؤا الملا ذرا ملی
باز وصل دو لفظ کاول آن   وقف یا آیة است شد ای
چون بلا نظر لقادرون ادفع   بالعباد الذین مقتدرا

حرظا

حرظآت فهم کن زائد   یازده بد طریقه قدما
در یکی خلف وهشتصد وپنجاه   با دو دیگر بدان شماره ظا
جمع کرد این طریق تا باشد   جمله را رسم وزینت قرا
بندهٔ مخلص فقیر حقیر   جاکر خاندان آل عبا

الحسین بن حاج بدر الدین
ربنا ارحمهما ومن تبعا

در زمان تلاوة قران   یاد کن این کمینه را بدعا
واندرین نسخه گر بوذ سهوی   بصلاح اور از طریق صفا
یا الهی بحق آل رسول   عفو کن جمله را بروز جزا
باز در صدر جنة المأوی   همه را از کرم لقا بنما
استجب دعوتی وحاجاتی   اقض یا ربنا الذی عطی
یارب امید من بخیر برار   گر تو باشد امید جمله روا
گرچه از ما خطا وجرم آید   باشد از حضرت تو لطف وعطا

بعد ازین آنچه مقصد سخن است
فهم کن جمله را بعلم وذکا

نیکو یاب از سر تحقیق ، تا تو باشی ز جملهٔ عرفا

مقدمه بدانکه این مختصر مرقوم شد از برای خوانندگان
قرآن بر حسب التماس بعضی از دوستان و عزیزان
که پیش این ضعیف بتلاوة قرآن مشغول اند تا طریق
قرآن خواندن از وقف و وصل و ابتدا در جمیع الفاظ
قرآنی برایشان آسان باشد از مقطوعات و موصولات
و هاآت تانیث که در مواضع معین بتاء ممدود مکتوب
است موافق رسوم مصاحف عثمانی چنانچه شیخ ابوعمرو
دانی در کتاب مقنع بیان کرده است و صاحب شاطبی
در قصیدهٔ رائیه آورده است و شیخ محمد جزری در
منظومه مقدمه تجوید ذکر کرده است و در ارجوزهٔ
مغربی که موسوم است بمورد الظمآن فی رسوم احرف
القرآن و دیگر کتب رسم مذکور است تا صورت
امتیاز از نظائر آن حاصل شود و حروف مد که در

وقف

وقف ملفوظ می شود و ثابت الرسم است و در وصل
گفته نمی شود بسبب ساکنی که ملاقی آن میگردد
یا الفی که بصورت یا مکتوب است مطلقا خواه که
بدل از یا باشد و خواه که بجهت صورت یا مکتوب شده باشد
منون و غیر منون و همچنین واوی که در وصل مفتوح است
و در وقف ساکن میشود بحرف مد یا واوی که در وصل
مضموم است و در وقف ساکن می شود بحرف لین
جمله از اسم و فعل و حرف مفرد و تثنیه و جمع و وصل
بعضی کلمتین خواه که کلمهٔ اولی آیه باشد و خواه که وسط
آیه باشد از مواضع وقف منون و غیر منون و همزات
وصل مضمومه و مکسوره بهر صیغه که باشد که در وصل
ساقط است و در ابتدا ثابت و همزی که در آخر کلمه
متحرک است بفتحه و ضمه و کسره در حال وصل بهر صورت
که باشد بعد از حرف متحرک یا انکه همزه را در رسم
خود صورت نباشد و بعد از ساکن صحیح و در وقف

ساکن کرده بغیر ابدال و یا آت ثابت که در جایین
ملفوظ میشود و بعضی از نظائر آن محذوف الرسم است
و یا آت محذوفه مطلقا از رؤس آی و وسط آی
و یا آت ندا و ها آت تنبیه و واوی که محذوف است
در رسم در چند موضع معین و آنچه ثابت است در چند کلمه
مخصوص چنانچه در کتب رسم مذکور است و حصر و تبیین
ظا آت در جمیع سوره تا از حرف ضاد ممتاز باشد
بحسب مخرج و لغت ظا از ضاد و در اداء تغییر معنی
نشود و جمله ظا آت هشتصد و پنجاه و سه موضع است
در وجه ظاء بظنین تحقیق و هشتصد و پنجاه و دو موضع
در وجه بضنین بضاد و وجه خلاف در محل خود گفته
شود و باز ده عدد یا ده عدد بر حصر ائمه سابق
زیاده است از برای آنکه ایشان در اعداد حروف
هشتصد و چهل و دو عدد حصر ظا نموده اند و در کتبی که

مشهور است

مشهور است در این فن چنین مذکور است و در هر سوره
آنچه مقصود است از مذکورات ذکر آن کرده میشود
در محل خود تا معلوم باشد و قبل از شروع در مقصود
دو فصل نموده میشود در حصر و بیان مقطوعات
و موصولات و ها آت تانیث و غیرها تا اعداد
و احکام جمله معلوم گردد و هر چه زائد باشد بطریق
کتب ائمه در آخر هر فصلی بر سبیل مناسبت مرقوم
میشود و آنچه مختلف فیه است در قرائة عشره
حکم آن گفته میشود بطریق کتاب تحبیر و شاطبیه
تا وجوه قراآت جمله روشن باشد و نام این مختصر
مُعَلِّمُ الْمُبْتَدِی وَمُذَکِّرُ الْمُنْتَهِی نهاده شد چه غرض از
تحریر این اوراق تعلیم مبتدیانست و تذکار منتهیان
امیدوارم که نافع باشد انشاء الله و هر که بر سهو القلمی
یا خطائی اطلاع یابد انرا رقم صواب بر سر کشد و این
فقیر ضعیف را بدعا رخیر یاد کند و الله اعلم بالصواب

فصل اوّل در بیان مقطوعات و موصولات
که در مصاحف [illegible]نی مکتوب است بترتیب الفاظ قرآنی
مذکور میشود ذکر مِمّا در همهٔ قرآن مِمّا صد و بیست
پنج موضع است دو موضع مِن ما مقطوع است یک موضع
در سورهٔ نسا و یک موضع در سورهٔ روم و یک موضع
دیگر بخلاف است در سورهٔ منافقون و هر یک در
محل خود گفته می شود و باقی موصول است ذکر مَنْ که
داخل اسم ظاهر است جمله مقطوع است مِن ما آیه هفت
موضع است یک موضع در البقره و یک موضع در ابرهیم
و یک موضع در نور و یک موضع در آلم سجده و یک موضع
در قتال و یک موضع در والمرسلات و یک موضع در
طارق مِن مالٍ دو موضع است یک موضع در مؤمنون
و یک موضع در نور و مِن مارج یک موضع است در
الرحمن و جمله ده موضع است ذکر اِنّما بکسر همزه در
همهٔ قرآن اِنّما صد و چهل و هفت موضع است یک موضع

ان ما

اِنّ ما مقطوع است در سورهٔ انعام و یک موضع
دیگر بخلاف است در سورهٔ نحل و هر دو در محل خود
گفته می شود و باقی موصول است ذکر کُلّما در همهٔ
قرآن کُلّما مجده موضع است یک موضع مِن کُلّ ما
مقطوع است بی خلاف در سورهٔ ابرهیم و چهار موضع
دیگر بخلاف است یک موضع در نسا و یک موضع در
اعراف و یک موضع در مؤمنون و یک موضع در مُلک
و هر یک در محل خود گفته می شود و باقی موصول است
از این جمله أَفَكُلّما یک موضع است أَوَكُلّما یک موضع
ذکر اِن لَمْ بکسر همزه در همهٔ قرآن اِنْ لم بیست و سه
موضع است یک موضع فَإِلَّمْ بغیر نون مکتوب است
در سورهٔ هود و در محل خود گفته می شود و باقی بنون
مکتوب است چهار موضع در البقره و شش موضع در نسا
و سه موضع در مائده و یک موضع در اعراف و یک
موضع در توبه و یک موضع در یوسف و یک موضع

در کهف و یک موضع در نور و یک موضع در قصص
و یک موضع در احزاب و یک موضع در دخان
و یک موضع در مجادله ذکر اِمّا بکسر همزه در همهٔ
قرآن اِمّا سی موضع است یک موضع وان ما
مقطوع است در سورهٔ رعد و در محل خود گفته شود
و باقی موصول است ذکر عمّا در همهٔ قرآن عمّا
چهل و هشت موضع است یک موضع عن ما مقطوع است
در اعراف و در محل خود گفته میشود و باقی موصول
است ذکر بئسما در همهٔ قرآن بئسما نه موضع
است دو موضع موصول است یک موضع در البقره
و یک موضع در اعراف و شش موضع مقطوع است
یک موضع در البقره و یک موضع در آل عمران
و چهار موضع در مائده و یک موضع دیگر بخلاف
است در البقره و جمله در محل خود گفته می شود
ذکر فیما در همهٔ قرآن فیما سی و پنج موضع است

یک

یک موضع فیما مقطوع است در شعرا بی خلاف
و ده موضع دیگر بخلاف است یک موضع ثانی
البقره و یک موضع در مائده و دو موضع در
انعام و یک موضع در انبیا و یک موضع در نور
و یک موضع در روم و دو موضع در زمر و یک
موضع در واقعه و درین ده موضع قطع اشهر است
و شیخ ابی عمرو دانی در کتاب مقنع موضع شعرا بقطع
بیان کرده است در باب مقطوعات چنانچه
گفته شد و شیخ شاطبی نیز در رائیه همچنین گفته است
قوله وفی سوی الشعرا بالوصل بعضهم و بیکن
در باب اختلاف مصاحف اهل الامصار بخلف
بیان کرده است قوله وفی الشعرا فی بعض المصاحف
انتهی کون فیما ههنا امنیین موصولة وفی بعضها
فی ما مقطوعة و در بعضی کتب رسم نیز همچنین مذکور است
برین تقدیر یازده موضع بخلاف باشد و هر یک

در محل خود گفته می شود و باقی موصول است
ذکر اینما در همه قرآن اینما دوازده موضع است
دو موضع موصول است یک موضع در البقره ویک
موضع در نحل وهفت موضع أین ما مقطوع است
یک موضع در البقره ویک موضع در آل عمران
ویک موضع در اعراف ویک موضع در مریم ویک
موضع در غافر ویک موضع در حدید ویک موضع
در مجادله وسه موضع دیگر بخلاف است یک موضع
در نسا ویک موضع در شعرا ویک موضع در احزاب
وجه در محل خود گفته می شود ذکر حیث ما دو موضع است
در البقره وهر دو مقطوع است ودر محل خود گفته
میشود ذکر ألّا بفتح همزه در همه قرآن ألّا
پنجاه وپنج موضع است ده موضع أن لا بنون مکتوب است
دو موضع در اعراف ویک موضع در توبه ودو موضع
در هود ویک موضع در حج ویک موضع در یس

ویک

ویک موضع در [illegible] ویک موضع در علق ذکر نعمّا دو موضع است
یک موضع در البقره ویک موضع در نسا فیم همچنین
دو موضع است یک موضع در نسا ویک موضع در والنازعات
مهما در اعراف و ربّما در اول حجر عمّ اول سورة النبا
ممّ در طارق این جمله موصول است ودر نعمّا فتح وکسر نون
هر دو آمده است ودر عین کسر اختلاس وسکون هر سه
آمده است قالون وابوعمرو و [illegible] بکسر نون واختلاس
کسر عین میخوانند واختلاس بعضی بودن آن حرکت است
وورش وابن کثیر ویعقوب وحفص بکسر نون وکسر عین
میخوانند وابوجعفر بکسر نون وسکون عین میخوانند
ودر روایة قالون وابوعمرو وابوبکر سکون عین هم جائز
است امّا وجه اول که گفته شد اقیس است وابن عامر
وحمزه وکسائی وخلف اختیار بفتح نون وکسر عین میخوانند
ودر ربّما تخفیف وتثقیل با هر دو آمده است تخفیف
قراءة نافع وابوجعفر وعاصم است وتثقیل قراءة باقیان

ودرفیم وعمّ ومِمَّ هاء سکت آمده است درحالت وقف
از یعقوب بی خلاف واز بزّی بخلاف ذکر اِن نسینا
درالبقره اِن نفعت درسبّح اسم درهر دو اِن شرطیست
یعنی بتخفیف نون وهر یک دو کلمه است ودر وصل
کلمتین ادغام مثلین باشد باغنه ونسینا صیغه متکلم است
مع الغیر ونَفَعَت صیغه واحد مؤنث غائب واگر وقف
کنند بر کلمه اِنْ تخفیف نون باشد وهمچنین است حکم
ان نقول درهود ان نحن درابرهیم ان نظن درجاثیه
ومانند اینها هرجا که باشد ذکر اَوْ اَمِنَ دراعراف بفتح
واسکان واو هردو آمده است نافع وابوجعفر وابن کثیر
وابن عامر بکسر واو میخوانند ودرین قراءة اَوْ کلمه
باشد واَمِنَ کلمه دیگر وباقیان بفتح واو میخوانند
ودرین قراءة جمله یک کلمه باشد از برای آنکه درین قراءة
واو حرف عطف است وهمزه استفهام برسر او درآمده است
وحکم یک کلمه دارد ذکر اَوَ آباؤنا در والصافات

دواقعه

دواقعه همچنین بفتح واسکان واو هردو آمده است قالون
وابوجعفر وابن عامر باسکان واو میخوانند درموضعین
ونزد ایشان دو کلمه باشد وباقیان بفتح واو میخوانند
ودرین قراءة جمله یک کلمه باشد وواو مفتوح واو عطف
است وهمزه همزه استفهام مثل اَوَ اَمِنَ ودرقراءة فتح
واو نشاید که بر اَوْ وقف کنند بنا برین نکته تنبیه
کرده شد تا فرق بین القراءتین حاصل باشد لفظاً
ومعنی وبر قیاس قراءة اَوْ باسکان واو وقف نکنند
ودرمثل اَوَکُلَّما اَوَلَمّا اَوَمَن اَوَعجبتم اَوَلا یرون
اَوَعَظْتَ اَوَلَیْسَ اَوَلَم نزد جمله قرّا یک کلمه باشد بی خلاف
ذکر وَلا اَدْرٰیکم دریونس لا اقسم اول سورة القیمه
بمد وقصر لا هردو آمده است ابن کثیر هردو بقصر لا
میخواند بخلاف بزّی ودر وجه قصر وَلَاَدْرٰیکم یک کلمه
باشد لَاُقسم یک کلمه وباقیان بمد لا میخوانند ونزد
ایشان هر یک دو کلمه باشد که بعد از لا همزه است

بصورت الف لا کلمه اَدْرِیکم کلمه دیکر لا کلمه اقسم کلمه
و بزی را حکم مدّ و قصر هر دو باشد و ابو عمرو و ابو جعفر و حمزه
و کسائی و خلف اختیار اَدْرِیکم با ماله میخوانند و ورش
به بین بین و باقیان بفتح بخلاف از ابن ذکوان یعنی
با ماله و فتح ذکر ایّاما ما در سورهٔ اسری حمزه و کسائی و رویس
بر ایّا وقف میکنند و نزد ایشان دو کلمه است ایّا کلمه
و ما کلمه دیکر و باقیان بر ما وقف میکنند چنانچه طریق
تحبیر و شاطبیه است و در طریق نشر و طیبه و ظاهر
نشاید که اثر برای همه کس بر ایّا وقف کنند یا به ما که نزد
جمه دو کلمه باشد ذکر ثلث مائة در کهف مقطوع است
در جمیع مصاحف ذکر ثمّ لیقطع ثمّ لیقضوا در حج ورش و ابو عمرو و ابن عامر
و رُوَیس بکسر لام میخوانند و قنبل موافق ایشان است
در ثانی و نزد ایشان هر یک دو کلمه باشد مستقل که وقف
بر ثمّ توان کرد و ابتدا لِیَقْطَع لِیَقْضُوا بکسر لام توان
کرد و باقیان باسکان لام میخوانند و نزد ایشان
اکر

کنند
اکر وقف کنند بر ثُمّ در موضعین ابتدا نشاید که بکسر لام
با ثُمّ را اعاده باید کرد که نزد ایشان حکم یک کلمه دارد
و همچنین است حکم ثمّ هو در البقره از برای ابو جعفر
و ثمّ هو در قصص از برای قالون و ابو جعفر و کسائی
که ایشان باسکان ها میخوانند اکر بر ثمّ و ثمّ وقف
کنند با کلمهٔ موقوف علیه را در ابتدا اعاده باید کرد
و باقیان بضمّ ها میخوانند و نزد ایشان هر یک
دو کلمه باشد ذکر الذین هم در همهٔ قرآن بیست و هفت
موضع است و مقطوع است لِلَّذِیْنَ هُمْ ۱ بالذین هم ۱ الذین هم ۹
و الذین هم ۱۶ ذکر الذی هم دو موضع است و مقطوع است
یک موضع در نمل و یک موضع در سورهٔ نبا ذکر اقذفیه
فَاقْذِفِیه در طه هر دو صیغهٔ امر است از برای
واحد مؤنث حاضر و هر یک کلمه ایست و نشاید که فیه
کلمه تصوّر کنند در هر دو و وقف کنند بر اقذ فاقذ
که هر یک دو کلمه باشد و همچنین است حکم فا و قد در قصص

که اَوْ قد امر است از باب افعال از برای واحد مذکر مخاطب
وحرف فا بر سر او در آمده است و نشاید که بر فاَوْ وقف کنند
مثل اَوْ در کلمات اَوْ بیوت که این دو کلمه است بر اساس یعنی
فَاَوْ قد یک کلمه است و همچنین مترفها یک کلمه است در سورهٔ
اسری تنبیه اگر در کلمات مقطوعه کلمتین را
وصل کنند و وقف بر کلمهٔ ثانیه کنند شاید اَمّا
در کلمات موصوله که نظائر او بعضی مقطوع است نشاید
که کلمتین مدغم و مدغم فیه را قطع کنند در لفظ و وقف
بر کلمهٔ اولی کنند نظر بر آنکه در اصل دو کلمه بوده است و بعد از آن
ادغام کرده اند مثل اَمَّن در مواضع احدی عشر موصول
که نظیر او چهار موضع مقطوع است و همچنین اِنَّما غیر از
انّ ما توعدون در انعام وَالّا در اکثر مواضع که بغیر نون
مکتوب است با آنکه خود مدغم نباشد مثل لکیلا
در مواضع اربعهٔ موصوله و همچنین فیما آنچه موصول است
و در مثل رزقناهم و رزقناکم وجعلناهم وجعلناکم

ورحمناهم

ورحمناهم واخذناهم که بعد از ضمیر متکلم مع الغیر ضمیر
جمع غائب یا حاضر آمده است نزد همه کس یک کلمه باشد و نشاید
که در لفظ مقطوع دارند و ضمیر جمع ثانی را کلمهٔ دیگر دانند
وابتدا از آن کنند والف در مثل این کلمات در رسم
محذوف است و بر این صورت باید نوشت رزقنٰهم
ورزقنٰکم وجعلنٰهم وجعلنٰکم ورحمنٰهم واخذنٰهم
واین نکته از برای آن گفته شد تا قاری قرآن ممیز جمیع الفاظ
موصوله و مقطوعه باشد در حال وقف و وصل و ابتدا
و غیر از طریق رسم نخواند و اگرچه در این زمان اکثر مصاحف
غیر از قاعدهٔ رسم می نویسند و در محافل و مجالس میخوانند
و اینها ممنوع است و تحقیق الفاظ قرآنی کردن بر همه کس
واجب است خاصه بر نویسندهٔ قرآن و خوانندهٔ قرآن
تا تغییر لفظ و معنی واقع نشود ان شاء الله تعالی وبالله
التوفیق والله المستعان علی ما تصفون

١٧١٠
اعداد کلماتی که در فصل اول مذکور شد هزار و هفتصد و ده عدد است

موصولات هزار وچهارصد وچهل ودو عدد
مقطوعات دویست وبیست ونه عدد وآنچه
بخلاف است سی ونه عدد است باچهل عدد اگر
چهل عدد حساب کنند مقطوعات دویست وبیست
هشت عدد باشد بسبب آنکه قطع فیما در سورهٔ شعرا
بخلاف نیز بیان کرده اند اما طریق شاطبی در با یه
قطع است والله اعلم

وصل دوم

در بیان هاء آت تانیث که لاحق اسم شده است برسم
مصاحف [illegible] وکیفیت آن در وقف از برای جمیع قرا
بدانک چند کلمهٔ هاء تانیث که بتا مکتوب است در رسم
مصاحف در مواضع معین بسبب اصل تا یا بر مراد وصل
وبعضی از قرا اکثر آن کلمات یا بعضی از آن در وقف
بها میخوانند بدل از تا وبعضی دیگر بتا میخوانند موافق رسم
وآنچه به ها مکتوب است در حال وصل بتا ملفوظ شود
بخلاف هاء ضمیر وهاء سکت واعداد واحکام جمله گفته می شود

بترتیب

بترتیب کلمات تا معلوم باشد ذکر رحمه در همهٔ قرآن
هفتاد ونه موضع است هفت موضع رحمت بتا مکتوب است
یک موضع در البقره ویک موضع در اعراف ویک موضع در
هود ویک موضع در مریم ویک موضع در روم ودو موضع
در زخرف ویک در محل خود گفته می شود وهفتاد ودو موضع
دیگر به ها مکتوب است شش موضع الرحمه بالف ولام
وباقی رحمه ذکر نعمه ذکر همهٔ قرآن سی وپنج موضع است
یازده موضع نعمت بتا مکتوب است یک موضع در البقره
ویک موضع در آل عمران، وموضع ثانی مائده وموضعین
اخیر ابرهیم وسه موضع در آخر نحل ویک موضع در لقمان
ویک موضع در فاطر ویک موضع در والطور وجمله در محل
خود گفته شود وبیست وچهار موضع دیگر به ها مکتوب است
ذکر امراه در همهٔ قرآن یازده موضع است
هفت موضع امرات بتا مکتوب است یک موضع در آل
عمران ودو موضع در یوسف ویک موضع در قصص

وسه موضع در تحریم وهریک در محل خود گفته می‌شود وچهار
موضع دیگر به ها مکتوب است ذکر لعنه درهمهٔ قرآن
سیزده موضع است دو موضع لعنت بتا مکتوب است
یک موضع در آل عمران ویک موضع در نور وهر دو در محل خود
گفته میشود ویازده موضع دیگر به ها مکتوب است سه موضع
اللّعنه بالف ولام است ویک موضع دیگر الملعونه است
در اسری چنانچه جمله چهارده موضع باشد ذکر کلمه درهمهٔ
قرآن بیست وپنج موضع است پنج موضع کلمت بتا مکتوب است
چهار موضع بجمع وافراد هر دو آمده است ومحذوف
الالف است در رسم یک موضع در انعام ودو موضع در یونس
ویک موضع در غافر موضع انعام وتمّت کلمت ربک
صِدْقًا وَعَدْلًا کوفیان ویعقوب بافراد میخوانند
باقیان بجمع وموضعین یونس وموضع غافر نافع وابو جعفر
وابن عامر بجمع میخوانند وباقیان بافراد ویک موضع
دیگر بافراد است بی خلاف وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَى

دراعراف

در اعراف وهریک در محل خود گفته میشود وبیست موضع دیگر به ها مکتوب است
وهشت موضع دیگر کلمات بجمع وارد است ومحذوف الالف است
در رسم وجمله سی وسه موضع باشد ذکر سنّه درهمهٔ قرآن
سیزده موضع است پنج موضع سنّت بتا مکتوب است
یک موضع در انفال وسه موضع در فاطر ویک موضع در غافر
وهشت موضع دیگر به ها مکتوب است ذکر بقیّه درهمهٔ
قرآن سه موضع است یک موضع بقیّت بتا مکتوب است
در هود ودر محل خود گفته میشود ودو موضع دیگر به ها
مکتوب است ذکر یا ابت درهمهٔ قرآن هشت موضع است
وبتا مکتوب است دو موضع در یوسف وچهار موضع در
مریم ویک موضع در قصص ویک موضع در والصّافات
وابو جعفر وابن عامر در وصل بفتح تا میخوانند وباقیان
بکسر تا وجمله در محل خود گفته میشود ذکر آیه درهمهٔ
قرآن هفتاد ونه موضع است دو موضع آیٰت بتا
مکتوب است وبافراد وجمع هر دو آمده است ومحذوف الالف است

در رسم یک موضع در یوسف و یک موضع در عنکبوت
و هر دو در محل خود گفته میشود موضع یوسف قوله ءایٰتٌ
للسائلین ابن کثیر بتوحید میخوانند و باقیان بجمع و موضع
عنکبوت علیه ءایٰتٌ من ربه ابن کثیر و [illegible] و حمزه
و کسائی و خلف اختیار بتوحید میخوانند و باقیان
بجمع و باقی به ها مکتوب است یک صحیح الا آنکه بالف و لام و هفتاد
و شش موضع آیه و صد و چهل و چهار موضع بجمع وارد است
و محذوف الالف است در رسم سی و دو موضع بآیٰت
و پنجاه موضع ءایٰت و سی و یک موضع الآیٰت و دو موضع
بالآیٰت و بیست و نه موضع لآیٰت و جمله دویست
و سه موضع باشد ذکر غیٰبت در همهٔ قرآن دو موضع
است در یوسف و بتا مکتوب است و بافراد و جمع هر دو
آمده است و محذوف الالف است در رسم نافع و ابو جعفر
جمع میخوانند و باقیان بافراد و هر دو در محل خود گفته
میشود ذکر قرّه در همهٔ قرآن سه موضع است

یکموضع

یک موضع قرّت بتا مکتوب است در قصص و در محل خود
گفته میشود و دو موضع دیگر به ها مکتوب است ذکر فطرت
در همهٔ قرآن یک موضع است در روم و بتا مکتوب است
و در محل خود گفته میشود ذکر الغُرفه در همهٔ قرآن
دو موضع است یک موضع الغرفٰت بتا مکتوب است
در سبا و بافراد و جمع هر دو آمده است و محذوف الالف است
در رسم و در محل خود گفته میشود و حمزه بافراد میخوانند
و باقیان بجمع و یک موضع دیگر به ها مکتوب است
و غُرفةً در البقره همچنین به ها مکتوب است و بیکی بمعنی
دیگر وارد است و کوفیان و ابن عامر و یعقوب بفتح غین
میخوانند و باقیان بفتح ذکر بیّنه در همهٔ قرآن
پانزده موضع است یک بیّنٰت بتا مکتوب است
در فاطر و بافراد و جمع هر دو آمده است و محذوف
الالف است در رسم و ابن کثیر و ابو عمرو و حفص و حمزه
و خلف اختیار بافراد میخوانند و باقیان بجمع و در محل خود

گفته میشود وچهارده موضع باقی وسه موضع دیگر مبیّنه
به ها مکتوب است وابن کثیر و[illegible] مبیَّنه در مواضع
ثلاثه بفتح یا میخوانند وباقیان بکسر یا وپنجاه وسه
موضع دیگر بجمع وارد است ومحذوف الالف است ده موضع
البیّنت وبیست وپنج موضع بالبیّنت وپانزده موضع
بیّنت وسه موضع دیگر است وابن عامر
وحفص وحمزه وکسائی وخلف اختیار بکسر یا میخوانند
وباقیان بفتح یا وجمله هفتاد موضع باشد ذکر ثمره
در همه قرآن دو موضع است یک موضع ثمرات بتا
مکتوب است در فصلت بجمع وافراد ومحذوف الالف است
در رسم ودر محل خود گفته میشود نافع وابو جعفر وابن عامر
وحفص بجمع میخوانند وباقیان بافراد ویک موضع
دیگر به ها مکتوب است در البقره بافراد وپانزده
موضع بجمع وارد است ومحذوف الالف است در رسم دوازده
موضع الثمرات وسه موضع ثمرات وجمله هفده موضع

ذکر شجره

ذکر شجره در همه قرآن هجده موضع است یک موضع
شجرت بتا مکتوب است در سوره دخان ودر محل
خود گفته میشود وهفده موضع دیگر به ها مکتوب است
نه موضع شجره وهشت موضع الشجره بالف ولام
ذکر جنّه در همه قرآن شصت وشش موضع است
یک موضع جنّت بتا مکتوب است در واقعه ودر محل
خود گفته میشود وباقی به ها مکتوب است دوازده موضع
جنّه وپنجاه وسه موضع الجنّه بالف ولام وشصت
ونه موضع دیگر بجمع وارد است ومحذوف الالف است در رسم
یک موضع الجنّات وباقی جنّات وجمله صد وسی وپنج موضع
باشد ذکر معصیت در همه قرآن دو موضع است وبتا
مکتوب است در سوره مجادله ودر محل خود گفته میشود
ذکر ابنت در همه قرآن یک موضع است وبتا مکتوب است
در تحریم ودر محل خود گفته میشود ذکر جمالت در همه قرآن
یک موضع است وبتا مکتوب است در والمرسلات

بجمع وافراد ومحذوف الالف است در رسم و در محل خود گفته می شود
حفص وحمزه وکسائی وخلف اختیار بافراد میخوانند وباقیان
بجمع **تنبیه** بدانک آنچه مذکور شد بافراد
وجمع در قرارة انکس که بجمع میخواند در حال وقف بصیغهٔ
جمع وقف باید کرد و در قرارة انکس که بافراد میخواند بصیغهٔ
مفرد ونشاید که در قرارة جمع وقف بمفرد کنند نظر براکه
محذوف الالف است در رسم مثل من ثمرات در فصلت
که نافع وابوجعفر وابن عامر وحفص بجمع میخوانند در قرارهٔ
ایشان بصیغهٔ جمع وقف باید کرد و در قرارة باقیان
بصیغهٔ مفرد و هر کلمه که بجمع وافراد هر دو آمده است
همین حکم دارد ووجه دوازده موضع است در صفت کلمه
کلمت چهار موضع **آیت** دو موضع **غیابت** دو موضع
الغرفات یک موضع **بینات** یک موضع **ثمرات** یک موضع
جمالت یک موضع واین نکته از برای آن گفته شد تا فرق
بین القرارتین معلوم باشد لفظا ومعنی وبعضی از قاریان

که موفی

که موفقی چندان در قرارة ندارند ومشهور اندیشی عوام مثل
این کلمها از ایشان واقع میشود و در او اباو نا حکم کلمتین میدارند
ووقف بر او میکنند و در ثمرات جمع وقف بمفرد میکنند
واینها از جملهٔ ممنوعات است وقرارة از سر تحقیق باید دانستن
وخواندن تا صواب باشد وازعند تا ب در باید گذشت
واحتراز باید کرد **ذکر مرضات** در همهٔ قرآن چهار موضع است
وبتا مکتوب است دو موضع در البقره ویک موضع در نسا
ویک موضع در تحریم ووجه در محل خود گفته میشود وکسائی
در حالین باماله میخواند وباقیان بفتح **ذکر هیهات هیهات**
در قد افلح در همهٔ قرآن همین دو موضع است وبتا مکتوب است
و در محل خود گفته میشود **ذکر ذات** در همهٔ قرآن سی موضع است
ووجه بتا مکتوب است وتعداد وجه کرده میشود **ذات الصدور**
دوازده موضع دو موضع در آل عمران ویک موضع در مائده
ویک موضع در انفال ویک موضع در هود ویک موضع در لقمان
ویک موضع در فاطر ویک موضع در زمر ویک موضع در عسق

وَحَسِبُوا اَلَّا تَکُونَ در مائده بنصب ورفع نون
وحمزه وکسائی برفع نون میخوانند ونزد ایشان
اَنْ مخففه است که در لا مدغم است وباقیان بنصب نون
میخوانند ودرین قرارة اَن ناصبه است که در لا
ادغام کرده اند دیگر در سورهٔ نمل اَلّا یک موضع
بتخفیف وتثقیل هر دو آمده است قوله الا
یا سجدوا لله تخفیف الا قرارة ابوجعفر ورویس
وکسائی است ودرین وجه ما قبل الا وقف باید کرد
چنانچه شیخ شاطبی گفته است در قرارة کسائی وقفه
لَهُ قَبْلَهُ واگر بر الا یا وقف کنند بر سبیل امتحان
اسجدوا ابتدا کنند بهمزه وصل مضموم بصیغهٔ
اَمر واگر بر الا وقف کنند ابتدا به یسجدوا کنند
که همچنین امر باشد متصل به یاء ندا والف بعد از
والف وصل قبل از سین محذوف باشد در رسم
بر مراد اتصال بدون انفصال همچنانچه محذوف است

در

درین نوع خط که بعد ازین گفته میشود چنانچه شیخ
دانی در جامع البیان ذکر کرده است وتثقیل الا
قرارة باقیان است ودرین قرارة قبل از الا وقف
نباشد همچنانچه در شاطبی مذکور است قوله
والغیر ادرج مبدلا الا نظر بر آیه که وقف بر جمیع
آیه سنت است واگر بر الا وقف کنند ابتدا بر یسجدوا
کنند ولفظا موافق یک وجه ایشان باشد از برای
انکه در قرارة اَلّا بتثقیل یسجدوا فعل مضارع است
صیغهٔ جمع مذکر غایب لفظا موافق ومعنی مخالف
وَاَنْ که در لا ادغام کرده اند اَن ناصبه است ونون
جمع را حذف کرده است مثل اَلّا تَعْلُوا ودیگر امثله
ذکر لِکَیْلا در همه قرآن هفت موضع است چهار موضع
موصول است یک موضع در آل عمران ویک موضع در
موضع ثانی در احزاب وموضع حدید وسه موضع دیگر
لِکَیْ لا مقطوع است موضع نحل واول احزاب

ویک موضع در حدید ویک موضع در تغابن ویک موضع در ملک
دیگر ذاتَ بینِکم ذاتِ الشوکة در انفال ذاتَ الیمین
موضعین ذاتَ الشمال موضعین در کهف ذاتِ حَمْل
در حج ذاتِ قرار در مؤمنون ذاتَ بَهْجَة در نمل ذاتِ
الحُبُک در والذاریات ذاتِ الواح در قمر ذاتُ
الاکمام در الرحمن ذاتِ البروج ذاتِ الوقود در بروج
ذاتِ الرجع ذات الصدع در طارق ذاتِ العماد
ذاتَ لهب در تبت ازین جمله کسائی ذاتَ بهجة در وقف
به ها میخواند و در محل خود گفته میشود ذکرو لاتَ حین در ص
بتا مکتوب است و در محل خود گفته میشود و حکم قطع و وصل تا
در فصل اول گفته شد ذکر اللات در والنجم بتا مکتوب است
و در محل خود ذکر میشود اعداد کلمات مذکور که بتا مکتوب است
در مواضع معین و احکام آن در وقف از برای جمیع قرا گفته میشود
تا معلوم باشد رحمت هفت موضع نعمت یازده موضع
امرات هفت موضع لعنت دو موضع کلمت پنج موضع
٧ ٢

یک موضع

ویک موضع در دخان ویک موضع در ممتحنه
ویک موضع در نٓ والقلم ویک موضع دیگر بخلاف
است در انبیا در بعضی مصاحف بنون مکتوب است
و در بعضی بغیر نون وهریک در محل خود گفته میشود
و باقی بغیر نون مکتوبست ازین جمله پنج موضع اَلّا که
اَنْ در لا در نفی ادغام کرده اند اَن مخففه از مثقله است
که در لا مدغم است و در باقی اَن ناصبه قوله اَلّا
خوف علیهم در آل عمران و درین دو قراءة است یعقوب
اَلّا خوفَ بفتح میخواند و علیهُم بضم ها و حمزه موافق است
در علیهُم و باقیان اَلّا خوفٌ بتنوین میخوانند و علیهِم
بکسر ها و بهر دو قراءة اَنْ مخففه است که در لا ادغام
کرده اند دیگر اَلّا یَرْجِعُ اِلَیْهِمْ در طه وَاَلّا تزدو
در والنجم وَاَلّا یَقْدِرُونَ در حدید وَاَلّا یزکی در عبس
ویک موضع دیگر بخلاف است نزد بعضی اَنْ مخففه است
که در لا مدغم است و نزد بعضی اَنْ ناصبه قوله

و موضع حشر و جمله در محل خود گفته می شود ذکر اَنَّمَا
بفتح همزه در همه قرآن انّما بیست و یک موضع است
دو موضع وَاَنَّ مَا مقطوع است باتفاق اهل رسوم
یک موضع در حج و یک موضع در آخر لقمن و یک موضع
بخلاف است در سورة انفال و در کتب رسم مذکور است
قوله واعلموا انّما غنمتم در مصاحف اهل عراق
موصول است و غازی ابن قیس همچنین گفته است و در
باقی مصاحف اَنَّ مَا مقطوع است و یک موضع
دیگر بقطع بیان کرده شده است در کتاب شرح غایة
ابن مهران و کتاب ایضاح و کتاب رسم الهجا تالیف
تالیف تاج القرا محمود بن حمزه بن نصر قوله
ولو انّ ما فی الارض من شجرة اقلام در سوره لقمن
وقطع این موضع زائد است بر طریق مقنع و رائیة و منظومه
مقدمه در تجوید و ارجوزه مغربی برین تقدیر این موضع
نیز بخلاف باشد و هریک در محل خود گفته میشود و باقی

موصول است

موصول است و شش موضع دیگر فکانّما ٣ کانّما ٣
همچنین موصول است و جمله بیست و هفت موضع باشد
ذکر فمالِ در همه قرآن چهار موضع مقطوع اللام است
یک موضع در نسا و یک موضع در کهف و یک موضع
در فرقان و یک موضع در معارج و هریک در
محل خود گفته شود و ابوعمرو در این چهار موضع بر کلمه
ما وقف میکنند و کسائی بخلاف یعنی بر ما و دیگر
طال بر لام منفصل و باقی قرا بر لام منفصل وقف میکنند
و شش دیگر موصول اللام است سه موضع وما للظالمین
من انصار در البقرة و آل عمران و مائده و سه موضع
دیگر وما للظالمین من نصیر در حج فما للظالمین من نصیر
در فاطر ما للظالمین من حمیم در غافر و نزد جمله قرا
فما و ما یک کلمه است بی خلاف للظالمین کلمه دیگر است
و موضعین فما لِؤُلاء در والصافات و واقعه یک کلمه
و نشاید که بر فما وقف کنند و در رسم نیز الف شی محدود است

بخلاف واین صیغهٔ جمع مذکر اسم فاعل است وهمچنین است
حکم کلمهٔ مٰلِکِیْنَ در کهف مٰلِکُوْنَ در یس مٰکِثُوْنَ
در زخرف وجمله پانزده موضع باشد ذکر اَم مَنْ درهمهٔ
قرآن چهار موضع مقطوع است یک در نسا ویک موضع
در توبه ویک موضع در والصّافات ویک موضع در
فصّلت وهر یک در محل خود گفته می شود ویازده موضع
دیگر اَمَّنْ موصول است ونشاید که بر اَمْ وقف کنند
بخلاف چهار موضع که مذکور شد که مخالف رسم باشد
وجمله پانزده موضع است ذکر ابن اُمَّ درهمهٔ قرآن
دو موضع است یک موضع ابْنَ اُمَّ مقطوع است در اعراف
ویک موضع دیگر یَا بْنَؤُمَّ موصول است در طه برین
صورت که یک کلمه باشد وصورت همزه بواو مکتوب است
وهر دو در محل خود گفته می شود واختلاف کرده اند
باثبات احدی الالفین یا حذف الفین بیان کرده است
حافظ ابو عمرو دانی در کتاب جامع البیان بحذف

الفین

الفین بیان کرده است در علهٔ الا یا سْجُدُوا از برای
کسائی چنانچه گفته شد ودر کتاب مقنع یَبْنَؤُمَّ
در دو باب بوصل ذکر کرده است وشیخ محمّد
جزری در کتاب نشر آورده است که من دیده ام
در مصاحف شامی ومصحف امام که بر یاد مصر است
ومصحف مدنی که یَا بْنَؤُمَّ باثبات احدی الالفین
مکتوب است وحافظ ابو عمرو دانی میگوید که بحذف
الفین مکتوب است مگر حافظ ابو عمرو در بعضی مصاحف
دیده است که بحذف الفین است وهمچنین نقل کرده است
[illegible] وحمزه وکسائی وخلف اختیار میم دو موضع بکسر میم
میخوانند وباقیان بفتح میم ذکر اَلَّنْ درهمهٔ
قرآن سیزده موضع است دو موضع موصول است
برین صورت که نموده شد یک موضع در کهف ویک
موضع در قیمه ویک موضع دیگر بخلاف است در سورهٔ
مزمّل وهر یک در محل خود گفته می شود وده موضع دیگر

اَنْ لَن مقطوع است یک موضع در انبیا ویک موضع
در حج ویک موضع در قتال ویک موضع در فتح ویک
موضع در تغابن وسه موضع در جنّ ویک موضع در
انشقت ویک موضع در بلد وجمله در محل خود گفته می شود
ذکر عَن مَّن درهمهٔ قرآن دو موضع است وهر دو
مقطوع است یک موضع در نور ویک موضع در والنجم
وهر یک در محل خود گفته می شود ذکر وَیْکَاَنَّ وَیْکَانَّهٗ در
قصص هر دو موصول است برین صورت وکسائی
درین دو کلمه وقف میکند بر یا که وَیْ باشد وابو عمرو
بر کاف وقف میکند که وَیْک باشد وباقی قرّا بتمام کلمه
وقف میکنند وهر دو در محل خود گفته می شود ذکر
اٰل یٰسین در والصّافات درین دو قرائه است
ومقطوع اللام است بهر دو قرائه نافع وابن عامر
ویعقوب اٰل یٰسین میخوانند که دو کلمه باشد مثل
اٰل محمّد وباقیان اِلْ یٰسین میخوانند که یک کلمه باشد

ودر محل

ودر محل خود گفته میشود ذکر ولات حین در ص مقطوع است
بر وجه اصح وابو عبید گفته است که ولاتحین موصول است
واشهر قطع است وبهر دو وجه دو کلمه باشد ودر محل خود گفته
می شود ذکر یومهم دو موضع مقطوع است یک موضع در غافر وموضع
اوّل والذّاریات وهر یک در محلّ خود گفته می شود وپنج موضع دیگر یومهم
موصول است دو موضع بکسر میم وسه موضع بفتح میم یک موضع در اعراف
ویک موضع در زخرف وآخر والذّاریات وموضع والطّور ومعارج
وجمله هفت موضع باشد ذکر غضبوهم در عسق درین موضع بعد از
واو جمع الف مکتوب است در جمیع مصاحف [illegible] که غضبوا یک
کلمه باشد وهم که ضمیر جمع غایب است بعد از و کلمهٔ دیگر ودر محل خود
ذکر کالوهم او وزنوهم در مطفّفین درین دو کلمه بعد از واو
جمع الف نباشد وکالوهم یک کلمه است وزنوهم یک کلمه
واو کلمهٔ دیگر است میان این دو کلمه ونشاید که بر کالو وزنو
وقف کنند زیرا که ضمیر جمع غایب که هم است بخلاف غضبوا وهر دو
در محلّ خود گفته می شود وهمچنین است حکم فاسئلوهن در احزاب

فَاهْدُوهُمْ وَقِفُوهُمْ در والصّافات وما نند اينها هرجا كه باشد ذكر كلماتی كه زائد است بطريق مقنع ورائيّه وبعضی ديگر از كتب رسم بر سبيل مناسبت مذكور می شود

ذكر اِلّا بكسر همزه در همهٔ قرآن اِلّا ششصد وشصت دو موضع است وجمله موصول است ازين جمله پنج موضع اِلّا بتقدير اِنْ لا است كه ان شرطی در لا نفی ادغام كرده اند، ودرين پنج موضع اِلّا نه از ادات استثنا است قوله اِلّا تَفْعَلُوهُ در آخر انفال اِلّا تَنْفِرُوا اِلّا تَنْصُرُوهُ در توبه والّا تغفرلی در هود واِلّا تَصْرِف عَنّی در يوسف وبر ماقبل اين پنج موضع وقف باشد بخلاف ماقبل اِلّا استثنا كه بر ماقبل آن وقف نباشد مگر كه آيه باشد

ذكر اَمّا بفتح همزه در همه قرآن امّا بنجاه ونه موضع است وجمله موصول است امّا دو موضع بتقدير ام الذی است كه ما بمعنی الذی باشد وادغام كرده اند اَمْ در ما قوله

اَمْ

امّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ موضعين انعام ذكر لَوْ لا در همهٔ قرآن مفتاد وپنج موضع است لَوْ مَا يك موضع وجمله مقطوع اللفظ است امّا بحسب معنی اتّصال لفظی اولی باشد از قطع ونشايد كه بر لَوْ وقف كنند وابتدا از لا كنند

ذكر لَمّا در همهٔ قرآن صد ونجاه موضع است فَلَمّا ۹۴ نود وچهار موضع وَلَمّا ۳۱ سی ويك موضع أوَلَمّا ايك موضع لَمّا ۲۴ بيست وچهار موضع وجمله موصول است ازين جمله پنج موضع لما بتخفيف وتثقيل هردو آمده است عاصم وابن عامر وحمزه وابوجعفر لَمّا لَيُوَفِّيَنَّهُم در هود لمّا عليها حافظ در طارق بتثقيل ميم ميخوانند وباقيان بتخفيف ميم وحمزه وكسائی ورويس لما صبروا در سورهٔ سجده بكسر لام ميخوانند وتخفيف ميم وباقيان بفتح لام ميخوانند وتثقيل ميم وعاصم وابن عامر وحمزه وابن جماز لمّا

در جميع در يس به تثقيل ميخوانند وباقيان بتخفيف وعاصم وحمزه وابن جماز لمّا متاع در زخرف به تثقيل ميخوانند وهشام بخلاف ميخواند وباقيان بتخفيف ميخوانند

ذكر مِمّن در همه قرآن سی وشش موضع است وجمله موصول است

ذكر مِنهُما در همهٔ قرآن هفت موضع است متصل بضمير تثنيه يك موضع در البقره وسه موضع در نساء ويك موضع در يوسف ويك موضع در قصص ويك موضع در الرحمن ويك ديگر بخلاف است در كهف قوله خَيْرًا منهما منقلبًا بصريان وكوفيان منهما ميخوانند متصل بضمير مفرد وباقيان مِنْهُما ميخوانند بضمير تثنيه ودو موضع ديگر مِنْهُ مَا مقطوع است يك موضع در آخر نسا قوله مِنْهُ مَا يريد الله وجمله ده موضع باشد

ذكر فيهما در همهٔ قرآن مست موضع است وموصول است بضمير تثنيه يك موضع در البقره ويك موضع در انبياء ويك موضع در سبا ويك موضع در عسق وچهار موضع

در اول مائده [illegible]

درالرحمن

در الرحمن ويعقوب بضم ها ميخوانند وباقيان بكسر ها

ذكر عَلَيْهِمَا در همهٔ قرآن هشت موضع است متصل بضمير تثنيه سه موضع در البقره ويك موضع در نساء ويك موضع در مائده ويك موضع در اعراف ويك موضع در طه ويك موضع در والصّافات وبخمس ~~يك موضع~~ يعقوب بضم ها ميخواند وباقيان بكسر ها ودو موضع ديگر عليه ما مقطوع است قوله عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ در آخر توبه عَلَيْهِ ما حُمِّل در نور وجمله ده موضع باشد

ذكر اِلَيْهِ مَا يك موضع است ومقطوع است در مائده قوله اِلَيْهِ ما اتخذوهم ودر جميع قرآن اليهما متصل نيست بضمير تثنيه همچنانچه فيه ما منفصل نيست بضمير مفرد

ذكر لامستم دو موضع است يك موضع در نساء ويك موضع در مائده ومحذوف الالف است در رسم ومختلف فيه در قراءة حمزه وكسائی لَمَسْتُمْ بقصر ميخواند

از باب فعل یفعِل که ثلاثی مجرد است و باقیان لمستم
بمد میخوانند از باب مُفاعَلَه که ثلاثی مزید فیه باشد
و این هر دو صیغه جمع مذکر مخاطب ست و بهر دو قراءه
یک کلمه است در وجه قصر اشکالی خود نیست در وجه مد
کسی که بر صیغه او واقف نباشد شاید که لا کلمه تصور کند
و مستم کلمه دیگر اگر بر صورت لا نبشته باشد و نشاید
بنا برین نکته تنبیه کرده شد تا معلوم باشد و در لم
لام بمیم متصل باید نبشت ذکر کان لم در همه قرآن نه موضع
است یک موضع در نسا و یک موضع در اعراف و سه موضع
در یونس و دو موضع در هود و یک موضع در لقمان و یک
موضع در جاثیه و دو موضع دیگر آن لم است یک موضع در
انعام و یک موضع در بلد چنانچه یازده موضع باشد و جمله
بنون مکتوبست ذلک لم جمله نه موضع است و مقطوع است
یک موضع در انعام و یک موضع در اعراف و یک موضع در یوسف
و یک موضع در مریم و دو موضع در شعرا و یک موضع در احزاب

دیکر موضع

یک موضع بافراد و چهار موضع بجمع و افراد سنت نه موضع
بقیت یک موضع یا بت هشت موضع ابت دو
موضع بجمع و افراد غیبت دو موضع بجمع و افراد قرت یک موضع
فطرت یک موضع الغرفات یک موضع بجمع و افراد بینت
یک موضع بجمع و افراد ثمرات یک موضع بجمع و افراد شجرت
یک موضع جنت یک موضع معصیت دو موضع ابنت
یک موضع جمالت یک موضع بجمع و افراد مرضات چهار موضع
ذات سی موضع هیهات دو موضع ولات یک موضع
اللات یک موضع جمله نود و نه موضع است هفتاد
موضع مختلف فیه دوازده موضع بجمع و افراد و باقی مفرد
و بیست و نه موضع دیگر متفق علیه که آن کلمه ذات است
غیر از ذات بهجة نافع و عاصم و حمزه و خلف اختیار این جمله را
در وقف بتا میخوانند موافق رسم و ابو جعفر و ابن عامر
یا ابت هست کانرا در وقف به ها میخوانند و باقی بتا
و ابن کثیر و یعقوب مرضات اربعه ولات و اللات و ذات

مطلقا و هیهات هیهات را در وقف بتا میخوانند بخلاف
از بزی در موضعین هیهات که در وقف به ها میخوانند
و باقی الفاظ را در وقف به ها میخوانند و ابو عمرو این نه کلمه را حیث
وقع و یا ابت در مواضع ثمانیه در وقف بتا میخوانند و باقی
به ها و کسائی یا ابت مطلق و کلمه ذات را غیر از ذات
بهجة که گفته شد در وقف بتا میخوانند و باقی به ها و امالة
غیر از ذات بهجة و هیهات هیهات ولات اللات که درین نه
کلمه اماله نباشد و آنچه به ها مکتوب است ازین کلمات سیصد
و بیست و سه موضع است و آنچه بجمع وارد است بی خلاف
دویست و هشتاد و نه موضع است و نود و نه موضع که
اول مذکور شد جمله هفتصد و یازده باشد دیگر
عفریت در نمل و ازفت در والنجم بتا مکتوب است و جمله قرا
در وقف بتا میخوانند و تا عفریت تاء اصل کلمه است
و عفریت اسم یکی از جن است و تاء ازفت تاء تانیث است
که لاحق فعل ماضی شده است از برای واحد مونث غائب

وچهار صیغه

وچهار صیغه در جمیع افعال ماضی بتا مکتوب باشد
صیغه معروف و مجهول دو صیغه واحد مونث غائب و حاضر و
واحد مذکر حاضر و صیغه واحد متکلم مثل وضعتْ
طلعت باسکان تا از برای واحد مونث غائب معروف
و فتحت و بُرِزَتْ صیغه مجهول و لَبِثْتَ و فَعَلْتَ بفتح
تا از برای واحد مذکر حاضر جئتِ خفتِ بکسر تا از
برای واحد مونث حاضر و وضعْتُ لبثتُ بضم تا از برای
واحد متکلم و جمیع ابواب همچنین باشد دیگر الفاظی که به ها
مکتوب است در جمیع قرآن بر سبیل مناسبت مذکور میشود
ذکر الصلوه در همه قرآن چهل و نه موضع است صلوة
۴۹
دو موضع الزکوه بیست و چهار موضع زکوة یک موضع
الحیوه چهل و هشت موضع حیوة یک موضع حیوتی
یک موضع حیوة دو موضع کمشکوة یک موضع
النجوة یک موضع و منوة یک موضع این جمله در وقف

به‌ها ملفوظ شود از برای جمیع قراء ذکر بالغدوة
موضعین در انعام وکهف ابن عامر بضم غین میخوانند
واسکان دال وواو مفتوح وباقیان بفتح غین ودال
میخوانند والف بدل از واو ودوری از کسایی لمشکوة
در نور باماله کاف میخوانند وباقیان بفتح ودرین الفاظ
که مذکور شد صورت واو الف است ونشاید که بالف نویسند
وجمله صد وسی وسه موضع است ذکر التورىة در جمیع
قرآن هجده موضع است وابوعمرو وابن ذکوان وکسائی وخلف
اختیار باماله محض میخوانند وورش وحمزه باماله بین بین وقالون
بفتح وبین بین وباقیان بفتح ذکر تقیة در آل عمران
ومزجاة در یوسف حمزه وکسائی وخلف اختیار باماله میخوانند
وباقیان بفتح ویعقوب تقیّة میخوانند بفتح تا وکسر قاف
ویا مفتوح مشدد وباقیان بضم تا وفتح قاف والف صورت
ویا در التورىة وتقاة ومزجاة صورت الف است

وجمله

وجمله بیست موضع است وبا موضعین کلمهٔ عفریت
وازفت وعدد الصلوة واشکلة باقی صد وپنجاه
وپنج عدد باشد وبا عدد مذکور هفتصد وشصت ٩٩
وشش عدد تتمة هاآت تانیث هزار
وهشتصد ودوازده موضع دیگر هاء تانیث است
١٨١٢
وسیصد وهفتاد وسه عدد که اول گفته شد
پنجاه موضع بتا از جمله نود ونه موضع مذکور ٩٩ ٥٠
وباقی نظائر آن که به‌ها مکتوب است جمله
دو هزار وصد وهشتاد وپنج عدد است
٢١٨٥
وکسائی در وقف باماله میخواند چهارصد
وبیست وسه عدد بفتح واماله وهزار
١٧٦٢
وهفتصد وشصت ودو عدد دیگر باماله محض
ودر مفرد کسائی که ثانیا این فقیر زده است
تبیین جمله کرده شده است تا مبتدی را آسان باشد
والله اعلم

إنَّ يومَ الجمعةِ خيرُ الأيامِ ورمضانَ أفضلُ الشهورِ
فاغتنِموا واشتغلوا بعباداتِ اللهِ الملكِ الغفورِ
واجتنِبوا عن المعصيةِ والطغاةِ والفجورِ
فقد رُوِيَ عن النبيِّ العربيِّ الموصوفِ بأحسنِ
الشيمِ الرسولِ المعروفِ بالحلمِ والكرمِ
صلّى الله عليه وآله وسلّم أنّه قال
إذا سلِمَ رمضانُ سلِمتِ السنةُ وإذا
سلِمتِ الجمعةُ سلِمتِ الأيامُ صدقَ
رسولُ الله

إلهي تبتُ من كلِّ المعاصي
بإخلاصٍ رجاءً للخلاصِ
أغثني يا غياثَ المستغيثين
بفضلك يومَ يؤخذُ بالنواصي
إلهي أنتَ ذو فضلٍ ومَنٍّ
وإنّي ذو خطايا فاعفُ عنّي
فظنّي فيكَ يا ربّي جميلٌ
فحقّقْ يا إلهي حسنَ ظنّي



بسم الله الرحمن الرحیم

از لقمان حکیم پرسیدند که از آدمیان
داناتر کیست گفت آنکه از مخالفت روزگار دلتنگ
نشود پرسیدند که بلندهمت‌تر کیست گفت
آنکس که نعمت آخرت را بر نعمت دنیا برگزیند
پرسیدند که توانگرتر کیست گفت آن کس که عقل او
کامل باشد گفتند که چه شربتی است که چشند خود را
بکشد گفت شهوت گفتند که کدام آتش است که
فروزنده خود را بسوزد گفت حسد گفتند که کدام بناست
که هرگز خراب نشود گفت عدل گفتند که کدام
تلخی باشد که بآخر شیرین گردد گفت صبر گفتند که
شیرین باشد که بآخر تلخ گردد گفت شتاب گفتند
که کدام پیراهن است که هرگز کهنه نشود گفت نام نیک

گفتند

گفتند که کدام بیماری است که طبیبان علاج
نتوانند کرد گفت ابلهی گفتند که کدام بلاست که
مردم از آن نگریزند گفت عشق گفتند که کدام
بلندیست که از همه پستیها پست‌تر است گفت کبر
گفتند که کدام چیز بر مرد و زن نیکوتر است گفت
راستی گفتند که آن چیست که ویرا روی نیست
گفت ظلم اسکندر فرماید پادشاهی بچهار چیز
قائم شود بر عدل و داد جازم در جهان‌گیری عازم
در امور مملکت لازم بر امر سبحان ملازم
ارسطاطالیس فرماید چهار چیز نتوان کرد مگر
بچهار چیز پادشاهی نتوان کرد مگر بعدل دشمن دفع نتوان
کرد مگر بمشورت دلها صید نتوان کرد مگر بتواضع
بمرادان نتوان رسید مگر بصبر بقراط حکیم گوید



چهار چیز پادشاهی را نگاه دارد پاکیزگی دین و وزیر هشیار
و بکار داشتن حزم و نگاه داشتن عزم بطلیموس حکیم
گوید چهار چیز را از چهار چیز چاره نیست پادشاه را
از اسباب و وزیر را از امانت و لشکر را از نصیحت
و رعیت را از طاعت افلاطون حکیم گوید چهار
چیز را بچهار چیز حاجت آید زیرکترین سلطانی را
بوزیر دانا دلیرترین مردی را با سلاح باقیمت ترین
اسبی را بتازیانه و بهترین شمشیر را ببازو بقراط حکیم
گوید ثبات پادشاهی بچهار چیز است آهنگ تمام
و عدل بردوام و شجاعت در انتقام و سخاوت
با خاص و عام اردشیر بابک فرماید اصل دولت
چهار چیز است فرسبحانی تا رسید آسمانی
دستور جهان دیده فرمان سندیده فیثاغورس

فرماید

فرماید چهار چیز پادشاهی را تباه کند بیداد امیر
و غفلت وزیر و خیانت دبیر و نفرین فقیر
عیسی روح الله فرماید چهار چیز سبب نجات
آدمی است کم گفتن و کم خوردن و کم خفتن و کم کردن
سمو فرماید علیه السلم چهار چیز بنده را بحق رساند
ترک و تجرید و عزلت و قناعت رای هند
فرماید با چهار کس مدارا کنید با سلطان ستمکار و با استاد
هشیار و با یار نیکوکار و با مردم بیمار کسری
فرماید در چهار چیز خوض مخاطره است در خدمت سلطان
در زمزمی کان در سر گفتن با زنان و در اعتماد کردن بر دشمنان
حلیمی گوید شرط رعیت چهار چیز است طاعت
و نصیحت و شفقت و امانت فیلقوس حکیم
فرمود چهار چیز دل را بگشاید نواخت سلطان مساعدت دوران

دعای زایران ثنای زیرکان **نظام الملک** کوید
جهار جز مرد را بمراد رساند بیوستن با بزرکان مشورت
با زیرکان اجتناب از بی دولتان یاری خواستن
از درویشان **جاماس حکیم** کوید جهار جز بر ابلهی
مرد کواهی دهد عیب جستن کسان و عیب خود نادیدن
در جهان و بخل نمودن با بزرکان و سخاوت طمع داشتن
از خوبان **بایزید بسطامی** کوید سه جز تر ابسه جز
رساند صبر بمراد رساند خویشتن داری بزهد رساند
قناعت بتوانکری رساند **ابراهیم ادهم** کوید جهار
جز دلیل بزرکیست عزیز داشتن علم بر هیز از حرام
تعظیم ملوک نشستن با اهل سلوک **امام جعفر صادق ع**
کوید جهار جز مرد را از جهار جز نکاه دارد بر هیز از حرام
نکاه دارد ساختن با جلان از فساد نکاه دارد سخاوت

از



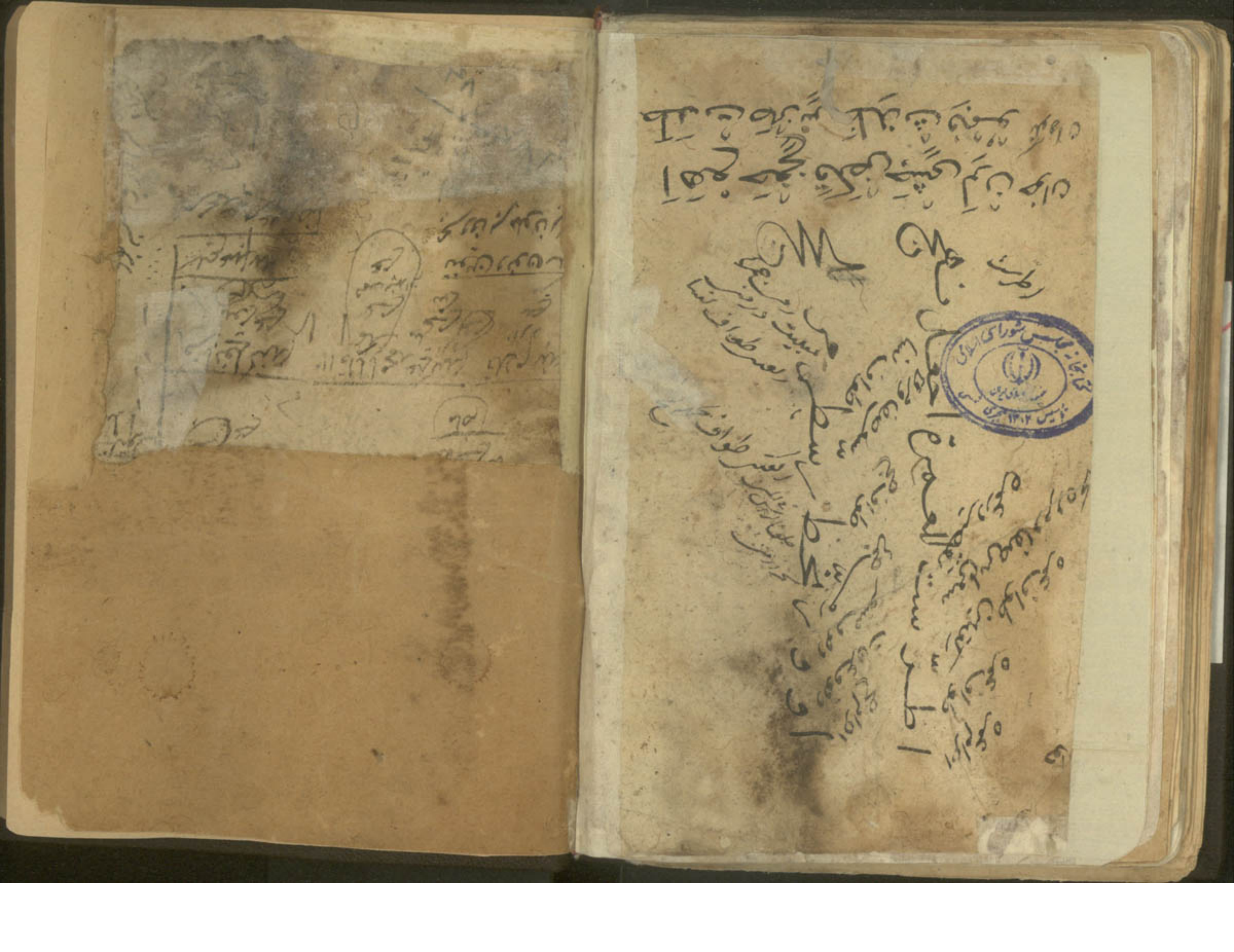
از آفت نکاه دارد امانت از خیانت نکاه دارد
امام زین العابدین ع فرمود جهار جز دلیل نیکبختی است
راستی اقوال نیکویی افعال کوشش بکسب حلال
فراخ دستی با اهل و عیال **هم و فرماید علیه السلام**
جهار جز دلیل بدبختی است رد کردن سوال صحبت
با جهال حرص بر جمع کردن مال تنک کرفتن بر اهل و عیال
امام محمد باقر ع فرماید هر که از جهار جز دور باشد
هیج مکروهی بدو نرسد یکی خشم و دوم عجب و سیم
عصب و جهارم کاهلی **امام جعفر صادق ع** فرمود
جهار جز خواری دنیا و آخرتست بدکویی و بدخویی
و سخت رویی و صدر جویی **امام موسی کاظم ع** فرمود
دو جز دلیل مدبری است با ابلهان تدبیر کردن و از
دوست نصیحت ناپذیرفتن **سلطان علی موسی رضا علیه السلام**

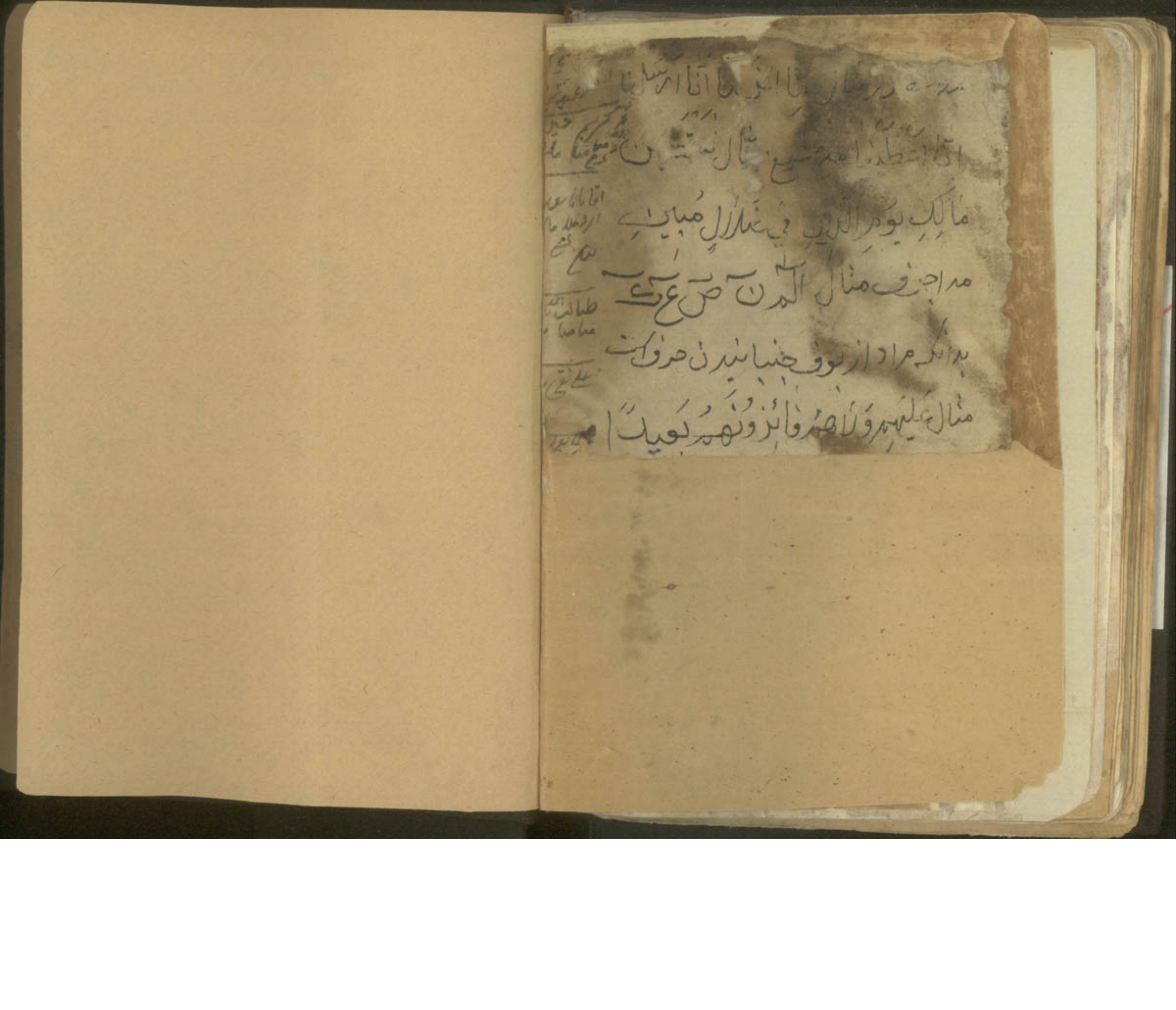

فرمود که چهار چیز دلیل بر کمال مرداست با دوستان
مشورت کردن و با دشمنان مدارا کردن و آتش هوا
فرو کشتن و سخن تلخ فرو خوردن امام محمد تقی گوید
چهار چیز اندک نماید ولی بسیار بود یکی دشمن و دوم
آتش و سیم دانش و چهارم وام امام علی نقی فرمود
چهار چیز از عادت ستوده است ساختن با قناعت
و کار کردن بمشورت و خشم فرو خوردن بطاعت و نکر بستن
در عاقبت امام حسن عسکری فرمود که چهار چیز را قتش
چهار چیز است عاقبت لجاج رسوایی است و عاقبت
خشم پشیمانی است و عاقبت کبر دشمنی است
و عاقبت کاهلی خواری است ابو علی سینا فرمود
که چهار چیز دیر نپاید بیدادی سلطان عتاب دوستان
صحبت بدان عشق امردان خواجه نصیرالدین طوسی
فرماید

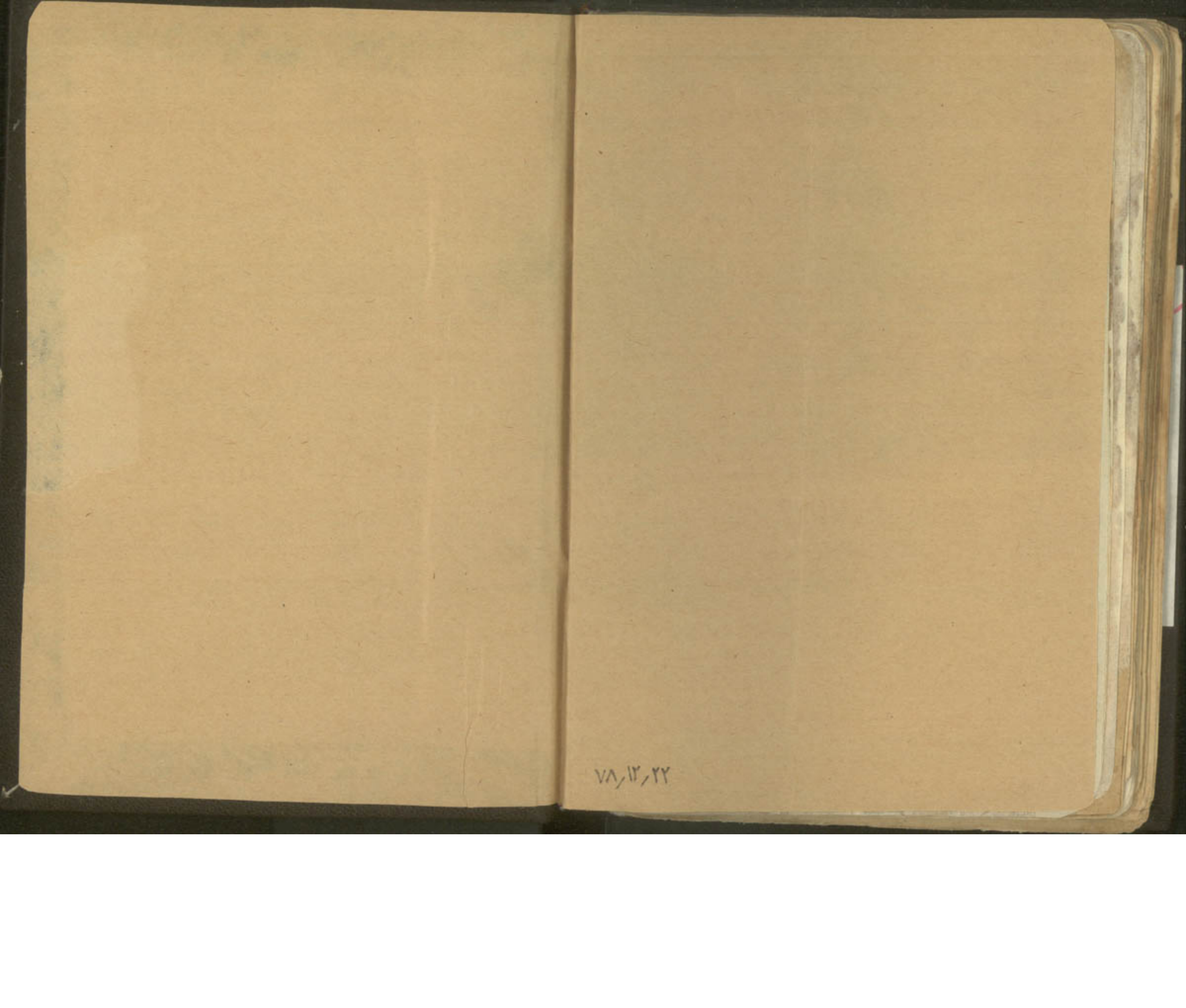
فرماید چهار چیز بچهار چیز تمام شود دانش بخرد
دین به پرهیز کار به نیت نعمت بشکر خدا غزالی
فرمود چهار چیز چهار چیز آورد خاموشی سلامت آورد
نیکی ایمنی آورد سخاوت مهتری آورد شکر افزونی
آورد شیخ جنید بغدادی فرمود که چهار چیز چهار چیز را
ببرد بیداری قوت را ببرد ناسپاسی نعمت را ببرد
کاهلی دولت را ببرد تکبر مروت را ببرد منصور
حلاج فرمود که چهار چیز از چهار چیز آید از کم خواری
کم خواری آید و از پر خواری پر خواری آید و از بدکاری
نکوساری آید و از بیکاری بیعاری آید شیخ کبیر
فرمود که چهار چیز از چهار چیز خیزد دشمنی از چه
خیزد رنجش از مزاح خیزد جدایی از استخفاف خیزد
جنگ از لجاج خیزد ابو الحسن خرقانی فرماید



چهار چیز بشت مرد را بشکند دشمن بسیار
وعیال بسیار و وام بسیار وظلم بسیار حسن
بصری فرمود که هرکه چهار کار کند بچهار چیز مبتلا گردد
هرکه سوال کند خوار گردد و هرکه استخفاف کند تنها گردد
وهرکه عاقبت ننگرد پشیمان شود و هرکه با سلطان
دلیری کند هلاک گردد راوی گوید که دید چهار چیز
دلیل نادانیست با ناآزموده گستاخی کردن و از زنان
وفا طمع داشتن و از دشمنان ایمن بودن و با کودکان مشورت
کردن راوی گوید فرماید چهار چیز باز نتوان آورد
سخن گفته وقضای رفته وتیر انداخته وعمر گذشته
بایزید بسطامی فرمود که تفسیر قرآن چهار چیز است
فریضه خدای را بجای آوردن و سنتهای رسول را
معتبر داشتن و مادر و پدر را خشنود کردن




مالک یوم الدین فی ضلال مبین
مثال الم ن ص ع ک
بدانکه مراد از ... جنبانیدن حروف است
مثال علیهم ولا هم



۷۸/۱۲/۲۲

